

آسیب شناسی اپوزیسیون ایران

گفتگوی رادیو همبستگی با مهرداد درویش پور

در این گفتگو به جامعه شناسی سیاسی ناکارآمدی اپوزیسیون تبعیدی پرداخته شده است. از جمله به نقش سرکوب سیاسی و نابرابری توازن قوا، شکاف فزاینده بین اپوزیسیون و دغدغه های روزمره مردم که به انزوای نسبی اپوزیسیون تبعیدی انجامیده است؛

حاشیه نشینی دوگانه بخش مهمی از اپوزیسیون تبعیدی که بسر بردن در پيله تبعید و به روز نشدن آن را به همراه داشته است؛ محافظه کاربودن و عدم تجدید نظر در اصول و ترازنامه خود و مقاومت در برابر نواندیشی که از جذابیت آن کاسته است؛ پیری و فرسودگی اپوزیسیون و گسست نسلی آن با نسل جوان که زبان، خواست ها و فرهنگ دیگری را نمایندگی می کند؛ فرهنگ مردانه حاکم بر آن که گسست جنسیتی را موجب شده است؛ رویکرد نوستالژیک به گذشته و تقدس آن که مانع از شناخت تحولات امروز ایران و آینده نگری است؛ گسترش نگرانی های ضد آرمانی در جامعه ایرانی و عدم تمایل جامعه به تکرار تجربه انقلاب ایران و وحشت از سناریوی هایی نظیر سوریه، لیبی، عراق که تمایل به تغییرات تند را ضعیف کرده است؛ "انزجار از سیاست" و بی اعتمادی نه تنها به حکومت بلکه به احزاب گوناگون در جامعه سخت سیاسی ایران که زمینه فعالیت سیاسی و منزلت آن را کاهش داده است؛ عدم واقع گرایی در بخش مهمی از اپوزیسیون و خو گرفتن به سکتاریسم و پراکندگی و بی افقی که نقش آن را در تحولات ناچیز ساخته است؛ و.. از جمله مسائل مورد اشاره در این گفتگو در توضیح چرایی کم رنگ شدن نقش اپوزیسیون است.

[این برنامه را گوش کنید](#)

راز توحش داعش

✖ آرش اسدی

جزوه‌ی درون‌سازمانی «مدیریت توحش» [۱] را سال ۲۰۰۴ یکی از کادرهای برجسته‌ی القاعده تألیف کرد. این جزوه در سال ۲۰۰۶ به انگلیسی برگردانده شد. نام مستعار نویسندگی جزوه، ابی بکر ناجی است. به ادعای شبکه‌ی العربیه، [۲] نام حقیقی نویسنده محمد خلیل الحکایمه یا محمد حسن خلیل الحکیم است.

خلیل الحکیم، با نام سازمانی «ابو جهاد المصری» از گروه «جماعت الاسلامیه» (گروهی جهادگرا که محل فعالیت آن مصر است) به القاعده پیوست. او به‌نوعی مسئول پروپاگاندا‌ی القاعده محسوب می‌شد و در رسانه‌های القاعده از جمله «صوت الجهاد» فعالیت می‌کرد.

خلیل الحکیم که می‌توان او را از جمله استراتژیست‌های شبکه‌ی القاعده محسوب کرد، چندین جزوه‌ی درون‌سازمانی دیگر نیز تألیف کرده است. از آن میان، می‌توان به «افسانه‌ی پندار» [۳] اشاره کرد. جزوه‌ای که در آن با دقت و وسواسی حساب شده، به خلل و فرج امنیتی سازمان‌های اطلاعاتی - امنیتی ایالات متحد می‌پردازد. این جزوه از نظر سازمان‌های امنیتی غربی خطرناک و دارای محتوای تروریستی ارزیابی شده و حمل و نگهداری آن مشمول قوانین ضد تروریسم می‌شود.

خلیل الحکیم، در اکتبر ۲۰۰۸ در وزیرستان شمالی به دست هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی کشته شد، او آن‌قدر زنده ماند که برآمدن و تبلور یافتن ایده‌ها و نوشته‌هایش را در جنبش داعش شاهد باشد. ایده‌هایی به‌غایت خطرناک، که اکنون در حال درنوردیدن خاورمیانه است.

داعش یا القاعده؟

پیش از بررسی محتوای متن جزوه باید به تمایزات و احتمالاً ریشه‌های مشترک داعش و القاعده اشاره کرد. یکی از کلیدی‌ترین چهره‌های بنیان‌گذار داعش یا «دولت اسلامی عراق و شام»، ابو مصعب الزرقاوی است. الزرقاوی تا زمان مرگ‌اش در سال ۲۰۰۶ رسماً از نام داعش برای گروه خود استفاده نکرد، اما تشکیلات او پایه‌ی مهمی برای گروه مذکور شد.

الزرقاوی، در افغانستان تعلیم نظامی دیده بود، و با اشغال افغانستان و آغاز درگیری‌ها در عراق، خود را به عراق رساند و گروهی تحت عنوان «جماعت توحید و الجهاد» تأسیس کرد. از سال ۲۰۰۴ به رهبری بن لادن سوگند وفاداری خورد و رسماً به‌عنوان رهبر شاخه القاعده در عراق منصوب شد. [۴]

ارگان رسمی داعش که به زبان انگلیسی منتشر می‌شود، نشریه‌ی «دابق» نام دارد. در تمام شماره‌های این نشریه، به قطعاتی برخورد می‌کنیم که از زبان الزرقاوی نقل شده است، هرچند که باید به‌خاطر داشت تأثیر الزرقاوی بر داعش، تنها تأثیری ایدئولوژیک نیست و بیش از آن بر ساختار تشکیلاتی داعش و عمل‌گرایی آن اثر گذاشته است.

از سوی دیگر، در میان گرایش‌های سیاسی موجود که به رشد داعش یاری رساندند، به هیچ روی نمی‌توان نقش حزب بعث و افسران باقی مانده از ارتش صدام را نادیده گرفت. عزت ابراهیم الدوری [۵] معاون سابق صدام حسین که اخیراً در نبردهای تکریت عراق کشته شد در سازمان‌دهی افسران و نیروهای پراکنده‌ی حزب بعث نقش بسیار مؤثری ایفا کرد. برخی معتقدند که الدوری و تشکیلات برجای مانده از حزب بعث، در تصرف موصل نقش مهمی ایفا کرده‌اند. [۶] نکته‌ی مهم، همراهی و هم‌پیمانی دو جریان به ظاهر متمایز از یکدیگر در رسیدن به اهداف مشترک است. حزب سکولار بعث در کنار ضدسکولارترین گرایش‌های سیاسی – اجتماعی خاورمیانه؛ از یکسو، حزبی که معتقد به جدایی دین از سیاست است، از سوی دیگر، بنیادگرایانی که هدفشان حاکم کردن شریعت بر امور سیاسی است.

آنچه بی‌تردید نقش تعیین‌کننده در زمینه‌سازی برای موفقیت‌های داعش در عراق داشته سیاست‌های تحمیلی پل برمر، نخستین فرماندار نظامی عراق، و نیز دولت‌های حاکم بر بغداد طی دوران بعد از اشغال نظامی است که به گسترش جنبش‌های جهادی منتهی شد. سیاست بعث‌زدایی از ارتش عراق که به تصفیه‌ی صدها هزار کادر نظامی از ارتش منجر شد، از اولین اقدامات برمر بود. افسران تصفیه شده با احساس حقارت خود را مستحق انتقام می‌دانستند؛ در عین حال که خصوصی‌سازی گسترده‌ی برمر و عملاً فروش منابع ملی عراق بر شکاف طبقاتی و آماده‌سازی پیاده نظام برای این جنبش‌ها غیرقابل انکار است.

می‌توان به حضور پر رنگ، افسران سابق حزب بعث [۷] در رده‌بندی تشکیلاتی داعش اشاره کرد، مثلاً ابوالیمن العراقی [۸] که سابقاً سرهنگ اطلاعات نیروی هوایی عراق بوده است، اکنون مسئولیت شورای

وجهی ایدئولوژیک داعش بر عهده‌ی نظریه‌پردازان القاعده، و وجهی نظامی و عملیاتی داعش بر عهده‌ی افسران حزب بعث و نظامیان حرفه‌ای ارتش سابق عراق است. از این‌رو، با این نگاه به ساختار داعش، درک تصرف سریع شهرهای عراق و سوریه چندان پیچیده به نظر نمی‌رسد. کادر عملیاتی و فرماندهی نظامی داعش را نظامیان حرفه‌ای تشکیل داده‌اند که در میان آن‌ها حتی افرادی با تجربه‌ی جنگ ایران و عراق نیز یافت می‌شود. نتیجه آن‌که، برخلاف تصویری که داعش از فتح مناطق شهری ارائه می‌دهد که در آن‌ها، نوجوانانی با تابعیت بریتانیا یا فرانسه و دانمارک، در صف اول فاتحان قرار گرفته‌اند، عملیات نظامی پیچیده و دقیقی که به تصرف مناطق شهری منجر شده، تنها از عهده‌ی نظامیان حرفه‌ای برمی‌آید.

هرچند که به سادگی می‌توان تشخیص داد که داعش تکامل یافته‌ی القاعده است، اما اصولاً درگیری بین داعش و القاعده بسیار فراتر از درگیری نظری است. در سوریه، «جبهه النصره»، که به عنوان شاخه‌ی القاعده در سوریه شناخته می‌شود با داعش بر سر کنترل مرزهای تحت نفوذ خود درگیری نظامی داشته‌اند. [۱۰][۱۱] در فوریه ۲۰۱۴، ایمن الظواہری رهبر القاعده به طور رسمی، هرگونه ارتباط القاعده با داعش را نفی کرد. [۱۲] داعش و القاعده، امروز دو رقیب منطقه‌ای محسوب می‌شوند، در حالی‌که در زمانی نه‌چندان دور داعش در زهدان القاعده نضج گرفت و بالید.



عملیات انتحاری: استراتژی یا تاکتیک

می‌توان به یک تمایز جدی بین داعش و القاعده اشاره کرد. تمایزی که در عملیات انتحاری که توسط هر دو گروه انجام می‌شود، تجلی می‌یابد. داعش به عملیات انتحاری به شیوه‌ای تاکتیکی نگاه می‌کند، در عوض، القاعده به عملیات انتحاری دیدی استراتژیک دارد.

از مهم‌ترین عملیات القاعده می‌توان به عملیات نایروبی و شرق آفریقا و عملیات یازده سپتامبر اشاره کرد. رشته عملیاتی با حجم تلفات بسیار بالا و تاثیرات گسترده‌ی تبلیغاتی، که البته به تمامی مبتنی بر عملیات انتحاری بود. از سوی دیگر مهم‌ترین فعالیت‌های داعش، تصرف و قبضه‌ی قدرت سیاسی در بخش‌های مختلف عراق و سوریه

است. عملیات‌هایی که در آن فعالیت انتحاری تنها به عنوان یک تاکتیک اثربخش به کار برده شده است.

از همین تمایز می‌توان به تمایز اساسی و ریشه‌ای‌تر دو جریان پی‌برد، تمایز بین گروه پیشتاز برای تشکیل دولت، و دولت‌ساخت‌یافته برای قبضه‌ی قدرت سیاسی. نظریه‌ی گروه پیشتاز را می‌توان در کتاب رژی دبره با عنوان «انقلاب در انقلاب» مشاهده کرد. در این کتاب، توضیح مفصلی از نحوه‌ی عملکرد گروه پیشتاز ارائه می‌شود، و از آن با عنوان موتور کوچک نام برده می‌شود. گروه پیشتاز (موتور کوچک) باید جامعه (موتور بزرگ) را به حرکت اندازد. تشکیلات پیچیده‌ی القاعده کاریکاتوری مسخ شده از گروه پیشتاز است. البته گروه پیشتازی که آبخور ایدئولوژیکش به‌غایت ارتجاعی است. سید قطب، [۱۳] از نظریه‌پردازان و بنیان‌گذاران اخوان المسلمین، و همچنین بسیاری از طرفداران اسلام سیاسی در خاورمیانه نیز معتقد به ایجاد یک گروه پیشتاز بودند. الگوی سازمان‌یابی القاعده مبتنی بر همین تز است. اصولاً تا پیش از بهار عربی حضور جریان‌های القاعده در کشورهای اصلی کانون بهار عربی یعنی تونس و مصر نمایان نبود. اولین حضور جهادی‌ها بعد از مداخله‌ی نظامی در لیبی و سپس بعد از سرکوب جنبش مسالمت‌آمیز مردم در سوریه رخ داد.

در عوض، داعش مبتنی بر تز موتور کوچک که محرک موتور بزرگ می‌شود نیست! داعش حتی در نام سازمانی خود نیز دولت محور است. ساختار یک دولت حاضر و آماده را دارد که باید تنها به قبضه‌ی قدرت سیاسی دست یازد. داعش، دولتی تشکل یافته است که حتی زحمت تمرکز بر توده‌ها را نیز به خود نمی‌دهد؛ ص. ۲۱: «به یاد داشته باشید، وقتی که می‌گوییم توده‌ها یک عامل پرزحمت‌اند، مراد ما این نیست که جنبش ما مبتنی بر توده‌هاست. می‌دانیم که آنان به علت آن‌چه که حکومت‌های طاغوت در ساختارشان خلق کرده‌اند، قابل اعتماد نیستند.»

اگر القاعده مدعی است با ایثارگری، روحیه‌ی مقاومت را در میان امت پراکنده سازد، داعش، خود را یکسره دولتی می‌داند که باید حل و فصل امور سیاسی و مدیریت را برعهده گیرد. نگاه تاکتیکی داعش به عملیات انتحاری، همراه و هم‌پای همین دولت‌ساخت یافته است. اگر برای تصرف منطقه‌ای اقدامی صورت می‌گیرد، افرادی که برای عملیات انتحاری انتخاب شده‌اند تنها به مثابه یک سلاح در کنار سلاح‌های دیگر به‌کار گرفته می‌شوند. قرار نیست که با عملیات انتحاری به عنوان یک اصل نظامی برخورد شود، از قضا هرچه تلفات اندک، برای پیش‌برد اهداف بهتر است. تغییر اصولی از گروه پیشتاز به دولت‌ساخت‌یافته،

مسئله‌ای است که در متن این جزوه شاهد آنیم. آنچه که در این جزوه به عنوان خلافت اسلامی یاد می‌شود، همین تغییر ایده‌ی گروه پیشاهنگ به دولت ساخت یافته است.

به اختصار، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که جزوه‌ی «مدیریت توحش» بازتاب و نمود تغییرات عینی در سطح رخداد‌های واقعی اجتماعی است. پس از اشغال عراق، زمین‌گیر شدن القاعده در افغانستان، بلااستفاده ماندن استراتژی عملیات انتحاری با هدف به‌شوق آوردن امت (توده‌ها)؛ و مواردی از این دست همگی، جنبش‌های جهادی را به تأمل و بازخوانی در استراتژی و تاکتیک خود فراخواند.

مثلاً انجام عملیات انتحاری در مسجد، در بازار، در صف بیکاران، در مدرسه و غیره، و یا بریدن سر گروگان‌ها تا پیش از اشغال عراق امری عادی و تکرارشونده نبود و یا دست‌کم توجیهات شرعی محدودی داشت، چه رسد به زنده‌زنده سوزاندن گروگان در قفس آتش. [۱۴] پیش از این، دشمن و هدف اصلی، حکومت‌های به اصطلاح طاغوت یا ارتش دشمن بود و جایی برای حمله به غیرنظامیان و شهروندان به لحاظ سیاسی خنثی وجود نداشت. این تغییر، نمود خود را در متونی از نوع جزوه‌های درون‌سازمانی القاعده (مثل «مدیریت توحش») نشان می‌دهد. لذا، می‌توان مدعی شد که جزوه‌ی «مدیریت توحش» روایت شبکه‌ی القاعده از داعش را ارائه می‌دهد و از طریق این جزوه، نه تنها با مسائل عینی روبه‌رو می‌شود که رؤیاهای دور و دراز خود را در داعش (که قرار است آینده تحقق این رؤیاهای خوفناک باشد) می‌بیند.

متن جزوه

برای بررسی بیشتر، بهتر است که نخست به اختصار، جزوه را مرور کنیم. ایده‌ی اصلی جزوه پیرامون چگونگی برساختن یک خلافت اسلامی و کنترل حکومت توسط نظام خلیفه‌گری است. متن مدعی است که پس از قرارداد ۱۹۱۶ (ص. ۵) و سقوط خلافت اسلامی وضعیتی در جهان اسلام مسلط شده که از آن با عنوان توحش نام می‌برد. این وضعیت البته (ص. ۷) پس از به افول گذاردن قدرت دو بلوک مستقر یعنی شوروی و ایالات متحد، حادث شده است. بر این باور است که باید توحش یا بربریت حاصل از بی‌قدرتی را مدیریت کرد. در ص ۱۱: «... می‌توان فهمید که هنگامی که یک دولت بزرگ یا امپراتوری سقوط می‌کند، (چه اسلامی چه غیر اسلامی) و دولتی جایگزین آن نشود که در قدرت با دولت پیشین برابر باشد یا به لحاظ توانایی کنترل زمین‌ها و نواحی آن با گذشته قابل قیاس باشد، بنا به طبع بشر، زمین‌ها و نواحی آن دولت مطیع

چیزی میشوند که «حکومت توحش» نامیده میشود. لذا، مدیریت توحش، مختصراً به عنوان مدیریتِ هرج و مرجِ توحش تعریف میشود.»

نبود قدرت مسلط و تمرکز قدرت در سطح جهان پس از پایان جنگ سرد یکی از دغدغه‌های اصلی متن و علت برنامه‌ریزی برای برون‌رفت از این بحران است. در ص ۴: «مدیریت توحش، مرحله‌ی سپسینی است که امت از آن عبور می‌کند و به عنوان بحرانی‌ترین مرحله در نظر گرفته می‌شود. اگر در مدیریت این توحش موفق باشیم، آن مرحله (به لطف خدا) پل‌ی خواهد بود به سوی دولت اسلامی‌ای که از زمان سقوط خلافت منتظر ما بوده است. اگر شکست خوریم (به خدا پناه می‌بریم از آن) به معنای پایان آن مسئله نیست، در عوض، این شکست به افزایش توحش منتهی خواهد شد. ... افزایش توحش، که از شکست ناشی می‌شود، بدترین اتفاقی نیست که ممکن است اکنون یا دهه پیش (دهه ۹۰) یا پیش از آن بیافتد. در عوض، منفورترین سطح توحش هنوز از ثبات زیر سایه‌ی نظام کفر چندین درجه کمتر است.»

در متن، به این موضوع پرداخته می‌شود که مدیریت توحش با مدیریت هرج و مرج کمی متمایز است، همان‌گونه که از نظر متن امت با توده متمایز است. ص ۱۱: «چرا این وضعیت را مدیریت توحش یا مدیریت آشوبِ توحش می‌نامیم و نه مدیریت آشوب؟ زیرا، این مدیریت یک شرکت تبلیغاتی نیست، یا نهادی که از آشوب در رنج است. یا گروهی از همسایگان در منطقه‌ای مجاور. حتی جامعه‌ای مسالمت‌آمیز که از هرج و مرج آسیب می‌بیند. در عوض، بسیار مبهم‌تر از هرج و مرج است، پیش از تسلیم شدن به هیئت اجرائی، منطقه توحش در شرایطی است که بیشتر یادآور شرایط افغانستان پیش از کنترل طالبان است. منطقه‌ای که تسلیم قانون جنگل در ابتدایی‌ترین شکل آن شده است. جایی که در آن مردمان نیک و حتی فرزنانگان در میان گناه‌پیشه‌گان سودای کسی را دارند که این توحش را مدیریت کند.»

متن بر این باور است که هرج و مرج ناشی از توحش و عدم استیلای یک قدرت واحد در منطقه‌ای خاص، تنها به مدد کسانی که او هیئت اجرائیه توحش می‌نامد و سودای برپایی خلافت اسلامی دارند، کنترل و نهایتاً مدیریت می‌شود.

مختصراً ویژگی‌های ایده‌آل مدیریت توحش را چنین بر می‌شمارد، ص ۱۱: «گسترش امنیت داخلی؛ تهیه‌ی غذا و درمان پزشکی؛ امنیت‌بخشی به منطقه توحش از حملات دشمنان؛ برپایی عدالت شریعت در میان مردمی که در منطقه توحش می‌زیند؛ بالا بردن سطح اعتقاد و کارایی رزمی در

میان آموزش‌های نسل جوان منطقه توحش و برپایی یک جامعه جنگجو در تمامی سطوح و در تمامی افراد؛ تلاش برای گسترش علم شریعت و علم دنیوی؛ پخش کردن جاسوس‌ها و تلاش برای برپایی یک آژانس امنیتی کوچک‌ساختار؛ متحد ساختن قلوب مردم جهان به وسیله پول و . . .»

با افول هژمونی ایالات متحد، فساد سیاسی و اقتصادی هم‌پیمانان استراتژیک غرب در خاورمیانه، سیاست‌های مالی نولیبرالی و مسائلی از این دست، برآمدن و زاده شدن چنین جنبش‌هایی در منطقه‌ی ما دور از انتظار نیست. سودای خلافت داشتن، پیش از آن‌که ناظر به بازگشت به عصری مهجور باشد، سودای دستیابی به آرامشی است که سیاست‌های دولت‌های نولیبرال خاورمیانه از توده‌های (نه امت‌ها!) دریغ داشته، نیاز به حکومتی پاسخگو و مسئولیت‌پذیر در قبال شهروندان؛ هرچند که مسئولیت‌پذیری داعش در این مورد کمی بیش از حد لازم به نظر می‌رسد!

ما بقی متن چندان موضوع ناگفته‌ای را مطرح نمی‌کند و بیشتر به جست‌وجو پیرامون راه‌های کسب قدرت، شیوه‌های اثرگذاری و همچنین مبارزه با هژمونی رسانه‌ای مدافع غرب می‌پردازد. بهتر است مختصراً، برخی از ویژگی‌های برجسته‌ی ایدئولوژیِ متن را مرور کنیم. با این توضیح که می‌توان متن جزوه‌ی حاضر را متنی نیهیلیستی نامید، چراکه تأیید سرکش و پرشور متن از تخریب زندگی، از نفی زندگی و ستایش مرگ و نیستی نه تنها به مددِ توجیه خشونت، تفسیر عملیات بالی یا بررسی اهداف عملیات نایروبی که توسط تقدس بخشی به کشته‌شدگان عملیات انتحاری نیز صورت می‌گیرد.

جنگ پسامدرن

یکی از نکاتی که در بررسی متن به وضوح برجسته می‌شود، خصلت پسامدرن جنگ است. جنگی که متن در پی آن است، اصولاً خصایلی پسامدرن دارد، ازجمله مرززدایی و برهم خوردن آرایش عمودی نیروها به نفع آرایش افقی نیروهای رزمی.

در متن، به دو مرحله برای رسیدن به مدیریت توحش اشاره شده است. یک مرحله «هیئت اجرایی توحش» نام دارد و به واسطه‌ی قدرت نیروهای آماده در میدان نبرد و خلاء قدرت حکومت مرکزی به راحتی میسر می‌شود؛ دیگری مرحله‌ی «ایذا و فرسودگی» است. در ص ۱۵ راه‌های بنا نهادن دولت اسلامی مختصراً گذار از مرحله‌ی ایذا و فرسودگی به مرحله‌ی هیئت اجرایی توحش و نهایتاً مرحله‌ی «بنیان‌گذاری دولت» ذکر شده است. نیروها با ایجاد عملیات ایذایی در زمین‌هایی که تحت

فرمان‌روایی قدرتی نسبتاً متمرکز است دست به عملیات می‌زنند. این رشته عملیات موجب فرسودگی ارتش و نیروهای امنیتی در درازمدت می‌شود و سرانجام به مدیریت توحش منتهی می‌شود. اشاره‌هایی بسیار مستقیم به عبور از مرزهای تعیین‌شده دیده می‌شود، مرزهایی که باید با عملیات ایزدایی آن‌ها را گسترانند؛ مثلاً در ص ۱۹: «گستراندن و توسعه دادن عملیات ایزدایی علیه دشمن صلیبی-صهیونیست در هر نقطه‌ای از جهان اسلام و حتی خارج از آن، چنانچه مقدور بود. بدین ترتیب، تلاش‌های متحدین دشمن پخش می‌شود و تا بیشترین حد ممکن آن را خشک می‌کند. برای مثال اگر یک تفرجگاه توریستی در اندونزی که صلیبیون مشتری دائمی آن هستند هدف قرار بگیرد، تمامی تفرجگاه‌های توریستی در سراسر جهان به وسیله نیروهای اضافی باید تامین امنیت شوند، که دو برابر حالت عادی است و افزایش عظیمی در هزینه‌های امنیتی است. اگر بانکی سودجو متعلق به صلیبیون در ترکیه مورد هدف قرار بگیرد، تمامی بانک‌ها در سراسر دنیا باید به‌طور مضاعف محافظت شوند و بحران اقتصادی افزایش می‌یابد. اگر دو نویسنده‌ی کافر در ۲ عملیات خودجوش در دو کشور مختلف کشته شوند، آنها باید هزاران نویسنده‌ی دیگر در ممالک اسلامی را محافظت کنند. به این شکل، گستردگی و توسعه‌ی حلقه‌ی اهداف و عملیات ایزدایی که توسط گروه‌های مستقل و کوچک صورت می‌گیرد تکمیل می‌شوند.»

مرززدایی تا جایی گسترش می‌یابد که حتی مرزهای تعیین شده توسط قرارداد ۱۹۱۶ در خاورمیانه را بی اعتبار و باطل محسوب می‌کند. گذشته از آن، راهبرد متن، معطوف به گذار از مرزهای بین قاره‌ای نیز می باشد. مرز، محدودیتی مدرن محسوب می‌شود که نخستین اقدام، گذار از آن و دستیابی به ورای مرز است.

جنگ مدرن، مبتنی است بر آرایش و نظم عمودی و سلسله مراتبی نیروها. در حالیکه، مهم‌ترین ویژگی جنگ پسامدرن، برهم خوردن نظم عمودی و جایگزینی نظم افقی است. نتیجه‌ی چنین تغییری این می‌شود که ارتش‌ها مرکزیت زدوده می‌شوند، نیروهای شبه نظامی و سازمان‌های نظامی از مرکزیت و بوروکراسی درون سازمانی که بر سلسله مراتب تشکیل شده، برخوردار نیستند، در عوض، گروه‌ها و جمع‌های محدودی تشکیل شده‌اند که گاه بدون دستور پذیرفتن از سازمان متبوع دست به عمل می‌زنند؛ لذا نام‌گذاری سازمان القاعده به عنوان شبکه‌ی القاعده، برآمده از این خصلت شبکه‌ای بودن است. در متن به تفصیل می‌خوانیم که چه نوعی از عملیات را می‌توان بدون دستور گرفتن از مافوق انجام داد، اصولاً عملیات با برد کوچک و متوسط را می‌توان

بدون هماهنگی انجام داد، لیکن، عملیات بزرگ مقیاس (مثل عملیات بالی) را باید با هماهنگی با کاردهای ارشد سازمان به انجام رساند.

جارتِ براکمن، [۱۵] پژوهشگر ضد تروریسم، واژه‌ای را در تحقیقات خود جعل کرده که به خوبی گویای وضعیت پسامدرن جنگ و نحوه‌ی مبارزه‌ی نظامی القاعده و داعش است؛ او افرادی را که فعالانه عضو هیچ گروه یا سازمان سیاسی نیستند ولی خودانگیخته در راه آرمان‌های سازمان مورد نظر عملیات انجام می‌دهند را جهادگرایان تفننی [۱۶] می‌نامد. [۱۷] این افراد، لزوماً آموزش سازمانی مشخصی را از سر نگذرانده‌اند، اما بالقوه یک نیروی سازمانی محسوب می‌شوند. ارتباط آن‌ها با سازمان یا تشکیلات متبوع‌شان، پیش از آن‌که واجد رسمیت ارگانیگ باشد، به گرایش‌های مشترک ایدئولوژیک مربوط می‌شود. در متن می‌خوانیم که افراد و گروه‌های مستقل در سراسر جهان باید اهداف مشخصی را ضربه بزنند و دشمن را در هر نقطه‌ای مورد هدف قرار دهند.

بنای چنین سازمان پسامدرنی بر جهادگرایان و سلول‌های مستقلی استوار است که در متروپل‌ها شروع به اجرای عملیات می‌کنند و دست بر قضا هیچ تعهد سازمانی و شبکه‌ای با مرکزیت موردنظر ندارند و گاه حتی هیچ آموزش مشخص سیاسی و نظامی ندیده‌اند. این یعنی غایبی‌ترین نمود جنگ پسامدرن.

بنیادگرا و/یا مدرن

در چنین وضعیتی، که خصلت فرمال چنین جریان‌ات ارتجاعی‌ای بی‌نسبت با جریان‌ات متری نیست، در وضعیتی که تنها مرکزیت‌زدایی و کوچک شدن ساختار دولت، از ویژگی‌های دموکراسی‌های پیشرفته‌ی نولیبرال نیست و حتی معارضان جهانی‌سازی نیز در سازمان‌دهی و تشکیلاتی، گرایش به نفی مرکزیت از خود نشان می‌دهند، آیا مجازیم که جنبش‌های جهادی را به‌عنوان بنیادگرا یا ضد مدرن دسته‌بندی کنیم؟

اصولاً کسانی که بر این باورند که جنبش‌های بنیادگرای مذهبی، ضد مدرن‌اند، باور راسخی به دوگانه‌ی غیرقابل حل سنت و مدرنیته دارند. سنت معارض مدرنیته است، سنت ضدیت با هژمونی فرهنگی غرب مدرن است، لذا هر نوع ایستادگی در برابر این هژمونی، نوعاً واپس‌گرایی است. این استدلال ایدئولوژیک تنها به مخدوش ساختن بینش ما نسبت به مسائل عینی‌ای که در جریان است منتهی می‌شود. این استدلال گرایشی به برجسته کردن غرب به عنوان غایتی فراتاریخی دارد. لذا، مخالفت با

هژمونی غرب نیز به مخالفتی فراتاریخی تقلیل می‌یابد.

زدوده شدن مرزها و گسترش و فراروی از مرزها، تنها یک خصلت انتزاعی ایدئولوژی نیست. احتمالاً یکی از دقیق‌ترین تعاریف از مرز زدایی را مارکس در گروندریسه بیان می‌کند؛ (مارکس، ۱۳۷۸: ۳۹۶): «سرمایه به چنان سطحی از توسعه‌ی اجتماعی می‌رسد که تمامی مراحل پیشین در مقایسه با آن حکم تحولات صرفاً محلی را دارند که هنوز مقید و وابسته به کیش طبیعت‌اند. در مرحله‌ی سرمایه‌داری طبیعت به شی در دست بشر، به چیزی سودمند برای بشر تبدیل می‌شوند. ... سرمایه با این گرایش از مرزهای ملی و پیشداوری‌های موجود در می‌گذرد و به همه‌ی کیش و آئین‌هایی که در طبیعت به چشم خدا می‌نگریستند و به همه عادات و رسوم کهن آبا و اجدادی پایان می‌دهد.»

گرایش سرمایه به گذار از مانع است، سرمایه ذاتاً هیچ مانعی را برنمی‌تابد. اگر این مانع، مکانی است آن را به مانعی زمانی بدل می‌کند. هیچ مرزی قادر به محدود ساختن کران سرمایه نیست.

گسترش بازار جهانی که از دهه‌ی ۱۹۷۰ شیوه‌ی جدیدی از تولید را پایه‌گذاری کرد، عملاً تمامی مرزهای ملی را زیرپا گذارده است. مرزهای ملای که پیش از این با هویت‌های ملی خود عجین بودند، نولیبرالیسم گرایش خود به گذار از هویت‌های ملی را نیز به خوبی اثبات کرده است.

نگری و هارت [۱۸]، که در تحلیل نظری‌شان عمیقاً به گروندریسه وابسته‌اند، تصویری دقیق نه تنها از جنگ پسامدرن که از پسامدرن بودن جریان‌ات بنیادگرا ارائه می‌دهند. در حقیقت ایراد اساسی پژوهشگرانی که بنیادگرایی را به فرمی سنتی و پیشامدرن تقلیل می‌دهند، نادیده گرفتن عمل واقعی آن‌ها و بستر عملشان است، بستر عملی که به هیچ روی گسسته از پویش‌های سرمایه‌داری معاصر نیست. می‌توان مدعی شد، دست‌کم به لحاظ فرمال جنبش‌های بنیادگرا دقیقاً پستمدرن‌اند و محصول دیالکتیکی تحولات متاخر سرمایه‌داری جهانی.

به لحاظ فرمال، شبکه‌ای شدن جنبش‌های اجتماعی فارغ از محتوای آن‌ها، فصل مشترک مقاومت در سطح جهانی است. هرچند که باید در این مورد دقت خاصی به خرج دهیم؛ هرگونه یکسان‌سازی شبکه‌ای ارتجاعی مثل القاعده با جنبش‌های اعتراضی جهانی‌شدن، خطایی ایدئولوژیک است در ادامه به این موضوع باز می‌گردیم؛ (نگری و هارت، ۱۳۸۷: ۲۶۷) «چرخه جهانی و نوین مبارزات، بسیج امر مشترک است. این چرخه جهانی به

شکل شبکه باز و توزیع شده‌ای درمی‌آید که در آن هیچ مرکزی برای اعمال کنترل وجود ندارد و تمام گره‌ها خود را به صورت آزادانه متجلی می‌سازند. کارشناسان می‌گویند القاعده نیز شبکه است، اما شبکه‌ای با ویژگی‌های متضاد: شبکه‌ای مخفی با سلسله‌مراتبی شدید و سخت‌گیرانه و شخصیت محوری فرمانده. سرآخر، اهداف نیز صددرصد متضادند. القاعده به بدن سیاسی جهانی حمله می‌برد تا تحت کنترل مراجع دینی بدن‌های سیاسی و اجتماعی منطقه‌ای و قدیمی‌تر را احیا کند، درحالی‌که مبارزات جهانی‌شدن بدن سیاسی جهانی را به چالش می‌کشد تا دنیای جهانی آزادتر و دموکراتیک‌تر به وجود آورد. بدیهی است که تمام گول‌ها شبیه هم نیستند.»

اما بی‌تردید در همان سطح فرمال، القاعده و جنبش‌های جهادی شبکه‌ای عمل می‌کنند، حتی دولت اسلامی عراق و شام نیز با ساختار دولت‌تشکل یافته، هسته‌های خود در سراسر جهان را می‌تواند در لحظه‌ای خاص فعال کند. بیعت کردن بوکوحرام در نیجریه شاید یک ژست سیاسی محسوب شود، اما سازمان‌دهی انتقال هزاران نیرو از سراسر جهان به منطقه و عضوگیری از کشورهای اروپایی، گویای آن است که هرچند داعش دولت‌محور دست به عمل می‌زند، اما هنوز به شدت به خصلت شبکه‌ای خود وابسته است.

همان‌طور که در فراز بالا دیدیم، نویسندگان تاکید دارند که شبکه‌ای بودن، فرم اجتناب‌ناپذیر جنبش‌های معاصر جهانی است، فرمی که به مرکزیت زدودگی، استقلال عمل و به لحاظ محتوایی به نوعی از دموکراسی درون‌گروهی منتهی شده است. این خصوصیات محتوایی اما، عمیقاً با ساختار جنبش‌های جهادی در تضاد است و صرفاً شبکه‌ای بودن جنبش جهادی به ترفندی عملیاتی خلاصه می‌شود. نکته این‌جاست که همین فرم، به تنهایی می‌تواند مبین خصلت پسامدرن این جریانات باشد.

سنت یا مدرنیته هنوز پرسش اساسی پژوهشگرانی است که ریشه‌های مادی و عینی برآمدن این جریانات را نمی‌بینند. لذا انتخاب برچسب سنتی و قهقرایی بودن، ساده‌ترین راه‌حل فرار از مواجهه با پرسش‌های اصولی است. مشکل این تفاسیر ابهام‌زا بودن آن‌هاست. (نگری و هارت، ۱۳۸۴: ۱۵۷) «این مشخصه عمومی بنیادگرایی‌ها، به‌عنوان بازگشت به جهان سنتی یا پیشامدرن و احیای ارزش‌های اجتماعی آن، بیش از آنکه روشنگر باشد، ابهام‌زا است. درواقع، نگره‌های بنیادگرایان در مورد بازگشت به گذشته، عموماً مبتنی بر توهمات تاریخی است.» این‌که بنیادگرایان چونان سلف صالح عمل می‌کنند و استقرار شریعت که خواست نهایی آنان است هیچ نسبتی با زندگی در عصر حاضر ندارد، تقلیل

بنیادگرایی مذهبی به تعصب مذهبی خشن و نادیده گرفتن پیچیدگی صورت‌بندی‌های اجتماعی آن و اصولاً معنادهی به بنیادگرایی تنها به مدد پسوند اسلامی، جملگی روایتی ایدئولوژیک از ماجراست.

(همان، ۱۵۸ و ۱۵۹): «صورت‌های اخیر بنیادگرایی اسلامی را نباید جریان بازگشت به ارزش‌ها و صورت‌های اجتماعی گذشته دانست؛ ... رادیکالیسم‌های اسلامی معاصر، درواقع اساساً بر «تفکر اصیل» و ابداع ارزش‌ها و کردارهای اصیل مبتنی هستند، که شاید پژواک ارزش‌ها و رفتارهای احیاگرایی‌ها و بنیادگرایی‌های دوره‌های دیگر باشد؛ اما درواقع در واکنش به نظم اجتماعی حاضر جهت‌دهی شده است. بنابراین، در همه این موارد «بازگشت بنیادگرایانه به سنت» یک ابتکار جدید است. بنابراین ضربه ضد مدرنیستی که بنیادگرایی‌ها را تعریف می‌کند، بهتر است پروژه‌ای پسامدرن تلقی شود نه پیشامدرن. پسامدرنیته بنیادگرایی را اساساً باید در طرد مدرنیته به‌عنوان ابزار هژمونی اروپایی-آمریکایی دانست و از این نظر بنیادگرایی اسلامی درحقیقت یک مورد پارادایماتیک است. ... از این دیدگاه، از آنجا که انقلاب ایران به مثابه حرکتی در جهت انکار قدرتمندانه بازار جهانی بود می‌توان آن را نخستین انقلاب پسامدرنیستی به شمار آورد.»

از این نگاه، تحلیل جنبش‌های جهادی به عنوان جریان‌ات پسامدرنیستی، به معنای درک آنان در وضعیت جهانی و مرز زدوده شده‌ی سرمایه است، درک آنان به عنوان الزام مقررات‌زدایی از بازارهای تجاری و نتیجه‌ی بی‌کفایت‌سازی دولتها است، و احتمالاً به معنای گذار از سرمایه‌داری صنعتی به سرمایه‌داری مالی است، سرمایه‌داری‌ای که بخش مهمی از ارزش آن صرفاً موهومی است!

خشونت یا قهر انقلابی

در فیلم مایکل کالینز [۱۹] به کارگردانی نیل جردن، لیام نیسون، به ایفای نقش این چریک افسانه‌ای ایرلندی می‌پردازد. مایکل کالینز، به تنهایی نبردی نابرابر در مقابل بزرگترین قدرت امپریالیستی جهان یعنی بریتانیا را به پیش می‌برد. این نبرد خشن عموماً با قتل و تخریب و بمب‌گذاری همراه است. در صحنه‌ای کلیدی که کالینز و هم‌رزم‌اش در عرشه‌کشتی در حال صحبت‌اند، به‌طور غیر منتظره‌ای با علت این همه خشونت‌ورزی و اتخاذ یک مشی خشن مبارزاتی آشنا می‌شویم. کالینز به رفیق همراهش می‌گوید: «میدانی هَری، از آنها متنفرم! از بریتانیایی‌ها متنفرم، چون هیچ راه دیگری برای ما باقی نگذارند.»

به راستی آیا این ادعای کلی جنبش چپ را می‌توان پذیرفت که کاربرد خشونت، نه یک انتخاب که یک اجبار است؟ مثلاً برای مایکل کالینز راه دیگری جز نبرد چریکی باقی نمانده است و او، هیچ راهی جز لوله‌ی تفنگ برای قانع ساختن بریتانیایی‌ها به مذاکره و گفت‌گو نیافته است؟ پس چه خط تمایزی بین مدعای جنبش چپ و جهادگرایان وجود دارد؟! آیا جهادگرایان در توجیه خشونت‌شان (فارغ از ارجاعات مذهبی) استدلالی غیر از این دارند؟ جهادگرایان معتقدند که خشونت سیستماتیک غرب و شنیده نشدن صدای آن‌ها، راهی غیر از مبارزه‌ی خشن برای نجات‌بخشی است. البته این استدلال، به خوبی توسط پروپاگاندا‌ی نئولیبرالی نیز تکرار و بازگویی می‌شود. از نظر نولیبرال‌ها، جنبش جهادی ادامه‌ی منطقی جنبش چپ است، استراتژی و تاکتیک آن‌ها یکی است و همچنین تعهد جهادگرایان به کاربست خشونت از آموزه‌های چپ است که به خوبی فراگرفته شده و اجرا می‌شود! اگر چپ‌ها دست به خشونت نمی‌بردند، امروز از حملات انتحاری داعش و القاعده خبری نبود، چراکه جهادگرایان از مکتب چپ آموختند که خشونت راه‌گشا است!

برای درک بهتر سازوکار خشونت در این متن (و ایدئولوژی جنبش جهادی) بهتر است که مفهوم مدیریت توحش را با مفهوم قهر انقلابی مقایسه کنیم.

اسلاوی ژیزک، فیلسوف و روان‌کاو اسلونیایی، معتقد است که می‌توان خشونت را اساساً به سه دسته تقسیم‌بندی کرد، خشونت سیستمی، خشونت کنشگرانه، خشونت کنش‌پذیرانه (۱۳۸۹، ص ۸-۹) او معتقد است که خشونت سیستمی، همان چیزی است که به طور سیستماتیک در یک ایدئولوژی مشخص در حال اجراست. خشونت کنشگرانه، با فعالیت مستقیم سوژه‌ها انجام می‌شود درست مثل قتل و آزار عینی دیگران. خشونت واکنش‌پذیرانه اما، به واسطه‌ی زبان و از طریق منفعلانه به انجام می‌رسد، هیچ آسیب فیزیکی‌ای در این نوع خشونت دیده نمی‌شود، درست مثل تبعیض نژادی یا توهین به عقاید شخصی.

در این متن دو دسته خشونت به چشم می‌خورد، کنشگرانه و واکنش‌پذیرانه. نکته‌ی جالب در این متن، مصادره واژگان و بازتعریف و از محتوای تهی ساختن آنهاست. مثلاً واژه‌ی توحش، در سراسر متن، به هیچ روی باری منفی یا ارزشی نمی‌یابد و در عوض تنها ویژگی‌ای توصیف‌گرانه دارد. این همان خشونت واکنش‌گرانه است که بدون دست یازیدن به هیچ عمل عینی‌ای در خشونت‌ورزی پیش می‌رود.

نمود دقیق و روشن مصادره‌ی واژگان و جرح و تعدیل و قلب آنان، توسط

مکانیسم پیچیده‌ی ایدئولوژی را در پیام ابوبکر البغدادی می‌یابیم [۲۰]:

«... تروریسم باور نداشتن به آن شعارها (شعارهای کفار) و باور به الله است. تروریسم بازگشت به قانون الله برای داوری است. تروریسم پرستیدن الله بدان گونه است که او امر کرده. تروریسم نپذیرفتن تحقیر و انقیاد و فرمان‌برداری از کفار است. تروریسم برای مسلمان زیستن چون یک مسلمان، با قدرت و افتخار و رهایی است. تروریسم پایمردی بر حقوقات و دست نشستن از آنها است...»

این واژگون‌سازی مفاهیم و به دست دادن تعبیری جدید، عملی است که هر ایدئولوژی‌ای خود را مجاب به بازتولید آن می‌سازد. پرسش اما به نسبت این شیوه‌ی ایدئولوژیک ساختن تاریخ با نمونه‌های جنبش چپ است.

قهر انقلابی، مفهومی است که می‌توان آن را در آثار نظریه‌پردازان برجسته‌ی چپ مثل لنین، لوکزامبورگ، لوکاچ و یا بنیامین سراغ گرفت.

والتر بنیامین، در تزه‌های تاریخ [۲۱] به وضوح مساله را به نجات گذشته‌ی تاریخ تأویل می‌کند: «...یک ماتریالیست تاریخی فقط در شرایطی به سراغ موضوعی تاریخی می‌رود که با آن همچون یک مונاد برخورد کند. او در این ساختار، نشانه‌ی نوعی توقف منجی‌گرایانه‌ی وقوع زمان را باز می‌شناسد، یا به بیان دیگر، نوعی بخت و اقبال انقلابی در نبرد برای نجات گذشته‌ی مظلوم.»

گذشته‌ای که تا این لحظه امتداد یافته و به انتظار رها شدن نشسته است: «...زمان حال، که در مقام الگوی زمان منجی، کل تاریخ نوع بشر را به واسطه‌ی تلخیصی عظیم در خود گرد می‌آورد، دقیقاً همان بزرگی و منزلتی را دارد که تاریخ نوع بشر در کل کائنات.»

وقتی در توصیف فرشته‌ی پل کله می‌گوید: «این همان تصویری است که ما از فرشته‌ی تاریخ در ذهن داریم. چهره‌اش رو به سوی گذشته دارد... فرشته سر آن دارد که بماند، مردگان را بیدار کند، و آنچه را که خرد و خراب گشته است، مرمت و یکپارچه کند...»

بنیامین بر این باور است که اگر قرار است قیامی صورت پذیرد، نقطه‌ی ارجاع این قیام گذشته‌ی تاریخ است، رؤیاهای در هم فرو ریخته و بر باد رفته: «...در اندیشه‌ی مارکس، این طبقه در مقام آخرین طبقه‌ی به بند کشیده شده، در مقام آن انتقام گیرنده‌ی ظاهری می‌شود که رسالت رهایی را، به نام نسل‌های بی‌شمار پایمال‌شدگان، به انجام

میرساند.»

اگر تاریخ، تاریخ توحش و بربریت بوده، اگر خشونت و سرکوب نصیب درگذشته‌گان از تاریخ است، پس باید یکبار برای همیشه این خشونت را الغا کرد، تاریخ را از گذشته‌ی توحش خود نجات داد.

نظریه‌پردازان قهر انقلابی، کسانی مثل لوکاچ یا والتر بنیامین، مبنای کار خود را بر تاریخ و تعهد به تاریخ استوار ساخته‌اند. لوکاچ در مقاله‌ی معروف خود تاکتیک و اخلاق بر این باور است که خشونت انقلابی، اصولاً امری است در حوزه‌ی اخلاق.

لوکاچ بر این باور است که تاکتیک از قبل عملی اخلاقی است (لوکاچ، ۱۳۹۰، ۲۳). «هرکس که در حال حاضر کمونیسم را انتخاب می‌کند لاجرم موظف است در قبال هر زندگی بشری‌ای که در پیکار برای آن از دست می‌رود، دقیقاً همان مسئولیت فردی‌ای را بر دوش گیرد که اگر خودش همه‌شان را می‌کشت، بر دوش می‌گرفت.» (همان، ۲۵)

نگاه لوکاچ به مقوله‌ی تاکتیک، اصولاً نگاهی اگزیستانسیالیستی است، این تصمیم هر فرد است! پرسشی است که آگاهانه باید طرح شود و هر فرد شخصا به آن پاسخ دهد. اتخاذ هر تاکتیکی که مستلزم خشونت باشد، نه تنها خشونت بر ما که خشونت بر غیر ما نیز باید از موضع اخلاق به پرسش گرفته شود؛ آیا این اخلاقی‌ترین عمل ممکن است؟

لوکاچ معتقد است که حتی آنان که خود را دشمن انقلاب می‌دانند نیز باید برای این پرسش پاسخی داشته باشند.

اساس چنین نگاهی به خشونت و تاکتیک انقلابی تنها برآمده از تاریخی درنظرگرفتن امر خشونت است. بدین معنا که خشونت تنها به عنوان مرحله‌ای از تاریخ درنظر گرفته شود و با گذار از این مرحله‌ی تاریخ، برای همیشه ناپدید شود. از این جهت خشونت امری اخلاقی و در حوزه‌ی اخلاق محسوب می‌شود که استثنایی بر قاعده‌ی صلح است.

در مقابل چنین پنداری، خشونت، در این متن، به صورت امری که ذاتاً در حوزه‌ی قانون و سیاست اتفاق می‌افتد درنظر گرفته می‌شود. خشونت امری مدیریتی است که با سیاست و تدبیر درست باید تا به آخر به کار بسته شود. نکته اینجاست که خشونت به کار برده شده در اینجا قرار نیست به عنوان الغا و نفی تاریخی خشونت عمل کند، درعوض باید به عنوان بستری دائمی و پایدار به مدیریت آن پرداخت. خشونت در ایدئولوژی جهادی به امری فراتاریخی و پایان ناپذیر بدل می‌شود.

دو دسته خشونت در این متن دیده می‌شود: نخست، خشونت به مثابه امری مدیریتی، دوم، خشونت به مثابه امری پروپاگاندايي. در هر دو صورت، خشونت به عنوان وضعیت هستی‌شناختی بشر به قاعده بدل می‌شود و استثنای خشونت، صلح است. این تعبیر از خشونت عیان‌ترین تعبیر فاشیستی از خشونت است.

دین

اگر در این متن دقت کنیم، ۴۹۸ بار کلمه خدا یا God به کار رفته است، کلمه اسلام ۱۶۸ بار، کلمه قرآن ۷۸ بار. لیکن، نباید مرعوب ظاهر دینی جزوه شد. تقریباً اکثر استفاده‌ها از این واژگان (خدا) به کار رفته در متن مربوط به اصطلاحات و تعابیر روزمره، مثل انشالله، توکل به خدا، خدا بیا مرزیشان و ...

می‌توان مدعی شد به قدری که ایدئولوژی متن وام‌دار دنیای معاصر سرمایه‌داری است، وام‌دار سنت اسلامی نیست. اسلام روکشی بر این جریان است.

دین امروزه، خصلتی کاملاً طبقاتی یافته است. قرائت از دین به عنوان امری که متعلق به فرودستان است، فرودستانی که مخالفان سرسخت گسترش آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی و در یک کلام فردگرایی نئولیبرالی محسوب می‌شوند به دین تکیه می‌کنند، چراکه فرودستان هنوز خود را از بند سنت و پیشامدرنیته رها نکرده‌اند، لذا برای پیش برد پروژه‌های اجتماعی گرایش‌های دینی‌شان خطرناک محسوب می‌شود. لذا دین هم به عرصه‌ی نبرد طبقاتی بدل شده است. از سویی فرودستان خود را با دین به عنوان قدرتی نگاه‌دارنده در عصر بی‌قدرتی هم‌راستا می‌سازند، از سویی فرادستان دین را صرفاً نمود پیش‌پاافتاده‌ی سنت و در تضاد با گشایش بازار آزاد درک می‌کنند. گو این‌که کلیشه‌های دیگری نیز با مفهوم دین همبسته است.

از آن‌جاکه دین تنها وجه ظاهری این جریان ایدئولوژیک محسوب می‌شود، نقد این جریان به واسطه‌ی نقد دین عملی مغرضانه و دور از منطق است. نقد به دین، امروز مترادف شده است با نقد به مدل‌های فراوان دیگر، از جمله نقد به طبقات فرودست جامعه، نقدی همراه با کلیشه‌های نژادپرستانه، نقدی همراه با برجسب‌های پیشاموجود از جمله تقلیل مسائل اصلی به خاورمیانه‌ای بودن و ...

نتیجه‌گیری

وقتی پل برمر[۲۲]، قوانینی را تصویب کرد که آزادترین شرایط ممکن برای گردش سرمایه را در عراق موجب می‌شد، به عواقب آن چندان نمی‌اندیشید و یا شاید هیچ‌کس تصویری از آینده‌ی یک دولت نئولیبرالی در عراق نداشت. خصوصی‌سازی کامل شرکت‌های دولتی، حقوق کامل شرکت‌های عراقی توسط شرکت‌های خارجی، حق خارج کردن تمامی سود از عراق توسط شرکت‌های خارجی و ... هیچ‌یک نشانه‌ای از امروز عراق را به تصویر در نمی‌آورد. اما نتیجه‌ی این خصوصی‌سازی، نتیجه‌ی بی‌کفایت‌سازی دولت تحت قالب نولیبرال‌سازی دولت به نقطه‌ای رسید که داعش را منجی مکافات و پریشان‌حالی جامعه‌ی عراق سازد. جامعه‌ای که روزی یکی از تحصیل‌کرده‌ترین و قدرتمندترین طبقات متوسط در سراسر خاورمیانه را داشت.

اگر تصور می‌شود که داعش در حال حاضر با همتی بی‌نظیر تنها مشغول سلاخی است، (که البته از اولویت‌های آن نیز هست) کمی زیاده‌روی شده است. داعش خود را متعهد به بازسازی مناطق تحت کنترل ساخته است. تامین آب لوله‌کشی، چیزی که دولت نئولیبرالی عراق نه تاکنون از عهده‌ی تامین‌اش برآمده و نه توان آن را در آینده‌ای نزدیک دارد، از جمله اقدامات خدماتی داعش بوده است. تاسیس خانه‌ی سالمندان، یتیم‌خانه برای حمایت از کودکان بی‌سرپناه، پخش گوشت و مواد خوراکی، تهیه‌ی افطاری رایگان و غذای رایگان، بازسازی پل‌های تخریب شده، بیمارستان عمومی برای کودکان سرطانی (چیزی که در میثاق هیچ دولت نئولیبرالی امروزه وجود ندارد!) و... از جمله اقدامات آن است. برای شرح مفصل‌تر به نشریه‌ی دابق شماره‌ی دو ص ۳۵، یا نشریه‌ی دابق شماره‌ی چهار صص ۲۷ تا ۲۹ مراجعه کنید.

پروژه‌ی نولیبرالی کردن اقتصاد عراق به قدری پیشرفت داشت که بی‌کفایتی دولت در تأمین نیازهای اولیه‌ی شهروندان زمینه‌ساز حمایت از فاشیستی‌ترین جنبش خاورمیانه بدل شد.

داعش و القاعده، فرزندان منطقه‌ای شگفت‌انگیزند. منطقه‌ای که تریلیون‌ها دلار درآمد نفتی داشته است، لیکن هنوز از جمله عقب‌افتاده‌ترین مناطق جهان محسوب می‌شود. منطقه‌ای که ۳۰ سال سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی در آنجا با شدت تمام پیگیری می‌شود، نتیجه‌ی این سیاست اقتصادی، قطبی‌شدن جوامع خاورمیانه و پیدایش دو مطلق است، مطلقاً ثروتمند و مطلقاً فقیر. منطقه‌ای که دولت‌های با فساد مالی و سیاسی در مقیاس‌های عظیم در آن قدرت را رسماً برعهده دارند، دولت‌هایی که به نظامیان و ارتشیان خود اجازه‌ی دخالت نه تنها در سیاست که در اقتصاد می‌دهند. منطقه‌ای که هنوز دخالت‌های

امپریالیستی و مرزگذاری‌های نه چندان کهنه‌ی دولت‌های امپریالیستی بر آن زخم می‌زند، هنوز اشغال این کشورها توسط غرب امری موجه و عقلانی محسوب می‌شود.

با وجود سیاهه‌ی بالا و موارد دیگر، باید معترف شد که شناخت و درک القاعده و داعش صرفاً به‌مدد درک ایدئولوژی آنان نه تنها ممکن نیست که گاه منحرف‌کننده نیز هست. ایدئولوژی همیشه به دنبال فریب مخاطب و رد گم کردن است. لذا درک این جریان‌ات، با عدم دخالت دادن سیاست و اقتصاد و زمینه‌های مادی و عینی پیدایی آنها، راه نقد و درک و بررسی را به ناکجا خواهد رساند. درک ایدئولوژی القاعده و داعش ضروری است اما یقیناً کافی نیست.

منابع

ژیژک، اسلاوی؛ خشونت، پنج نگاه زیرچشمی؛ علیرضا پاکنهاد؛ نشر نی؛ ۱۳۸۹

لوکاج، گئورگ؛ تزه‌های بلوم؛ امید مهرگان؛ نشر ثالث؛ ۱۳۹۰
نگری، آنتونیو و مایکل هارت؛ امپراتوری؛ رضا نجفزاده؛ نشر نی؛ ۱۳۸۴

نگری، آنتونیو و مایکل هارت؛ انبوه خلق جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری؛ رضا نجفزاده؛ نشر نی؛ ۱۳۸۷

The management of savagery: the most critical stage through which the umma will pass; Abi bakr naji; translated by William mccants

برخی سایتهای اینترنتی مورد استفاده در مقاله:

oneindia.com

washingtoninstitute.org

alarabiya.net

پی‌نوشت‌ها

[۱] اداره التوحش: خطر مرحله ستمر بها الامه

[۲] به این پیوند مراجعه کنید

[۳] Myth of Delusion

[۴] برای بررسی دقیق‌تر به مطلب زیر مراجعه کنید:

http://www.washingtoninstitute.org/uploads/Documents/pubs/ResearchNote_۲۰_Zelin.pdf

<http://www.mashreghnews.ir/fa/news/۱۱۰۵۲۴> [۵]

http://www.nytimes.com/۲۰۱۴/۰۶/۱۲/world/middleeast/iraq.html?_r=۰ [۶]

[۷] برای نمونه، از همکاری و پشتیبانی افسران بعث و جنگجویان داعش به این پیوند مراجعه کنید:

<http://www.counterextremism.com/people/abu-ayman-al-iraqi> [۸]

[۹] برای شناخت افراد کلیدی کادر رهبری داعش که سابقه حضور در ارتش صدام را داشته‌اند به این پیوند نگاه کنید

<http://english.al-akhbar.com/content/syria-al-nusra-front-declares-war-isis> [۱۰]

<http://english.al-akhbar.com/node/۱۸۹۴۰> [۱۱]

[۱۲]

http://www.washingtonpost.com/world/middle_east/al-qaeda-disavows-any-ties-with-radical-islamist-isis-group-in-syria-iraq/۲۰۱۴/۰۲/۰۳/۲c۹afc۳a-۸cef-۱۱e۳-۹۸ab-fe۵۲۲۸۲۱۷bd۱_story.html

[۱۳] قطب، سید (۱۳۹۰): نشانه‌های راه، ترجمه محمود محمودی، تهران، نشر احسان.

[۱۴]

<http://www.theguardian.com/world/۲۰۱۵/feb/۰۸/isis-islamic-state-ideology-sharia-syria-iraq-jordan-pilot>

[/http://jarretbrachman.net](http://jarretbrachman.net) [۱۵]

Jihobbyist [۱۶]

[۱۷]

http://www.oneindia.com/۲۰۱۰/۰۳/۲۰/counterterrorism-experts-say-jihad-jane-represents-a-threat.html?utm_source=feedburner&utm_medium=feed&utm_campaign=Feed%۲۵۳A+oneindia-all-news+%۲۵۲۸0oneindia++News%۲۵۲۹

[۱۸] انبوه خلق: جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری؛ آنتونیو نگری و مایکل هارت، ترجمه رضا نجفزاده، نشر نی،

۱۳۷۸

[http://en.wikipedia.org/wiki/Michael_Collins_\(film\)](http://en.wikipedia.org/wiki/Michael_Collins_(film)) [۱۹]

A Message to the Mujahidin and the Muslim Ummah in the Month of Ramadan [۲۰]

Abu Bakr Al-Husayni Al-Qurashi Al-Baghdadi

/July ۱, ۲۰۱۴ From Jihadology.net

[۲۱] تزهایی درباره‌ی فلسفه‌ی تاریخ؛ والتر بنیامین؛ ترجمه مراد فرهادپور؛ ارغنون شماره ۱۱ و ۱۲

[۲۲] برای بررسی بهتر به تاریخ مختصر نئولیبرالیسم نوشته‌ی دیوید هاروی رجوع کنید. صص ۱۴ تا ۱۶.

برگرفته از تارنمای [www.iranicaonline.org](#)

جنبش چپ و چشم انداز انقلاب در ایران

فرامرز دادور

امروزه در ایران، به رغم نبود حقوق اولیه دموکراتیک و تداوم سرکوب آزادیهای مدنی و حق سازمان یابی، مدافعان راه آزادی و عدالت اجتماعی، بویژه فعالان جنبش چپ به تلاشهای صنفی/اجتماعی و در موارد ممکن به مبارزات سیاسی، همچنان ادامه داده اند.

جنبش چپ، اساسا برای برچیدن روابط اقتصادی/اجتماعی استثمارگری سرمایه داری که تحت سلطه آن، اضافه ارزش تولید گشته به کارگران تعلق نمیگیرد، مبارزه نموده، در راستای نیل به جامعه انسانی سوسیالیستی که تولید کنندگان و زحمتکشان بر ثروت ایجاد گشته مالکیت جمعی داشته، بر توزیع آن کنترل دموکراتیک داشته باشند، تلاش میکند. بر خلاف مناسبات سیاسی و فرهنگی غالب در سرمایه داری که پاسدار ساختار ناعادلانه اقتصادی-اجتماعی، مشوق خصیصه های سود جویانه فردی و حامل روند رشد اقتصادی غیر ضرور و ناعادلانه بوده، در چارچوب موازین حقوقی تهی از مضمون مساواتگرایانه و همبستگی انسانی عمل میکند؛ در جامعه مورد نظر چپ، فعالیتهای اقتصادی تولیدی/توزیعی، غیر استثمارگری و بر پایه مالکیت و مدیریت اجتماعی و مبتنی بر ساختار و موازین دموکراتیک و پایبند به آزادیهای مدنی، سازماندهی میگردد. در واقع سوسیالیسم مولود استقرار دموکراسی و اقتصاد مشارکتی (حاکمیت و مدیریت مردم بر امور جامعه) در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میباشد. سوال اساسی این است که با توجه به

اوضاع اجتماعی در ایران و در پرتو یک تحلیل واقع گرایانه، پشتیبانی از چه نوع تحولات و اتخاذ چه روشهای مبارزاتی میتوانند در راستای دموکراسی واقعی و سوسیالیسم رهائی آور، موثر واقع شوند. سوال بعدی این است که آیا از منظر اعتقاد به ضرورت انقلاب نباید از هر نوع تغییرات اصلاحی و احقاق هر سطح از مطالبات دموکراتیک حتی در چارچوب نظام ناهنجار، استبدادی و سرمایه داری جمهوری اسلامی، استقبال نمود. بنظر نگارنده پاسخ مثبت بوده، درست این است که در دورانهای ماقبل انقلابات، چه در جوامع بسته و استبدادی مانند ایران و چه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و نسبتاً باز سیاسی، میباید رفم های اجتماعی (ب.م. آزادیهای دموکراتیک، بیمه بیکاری/بازنشستگی و آموزش و درمان رایگان) را مثبت تلقی نمود. اما در عین حال نباید توهم داشت تا وقتی که سرمایه داری (مناسبات کالائی و کار مزدوری) و قانون ارزش در جامعه برقرار بوده و ثروت تولید گشته بوسیله کارگران و زحمتکشان و مبادله شده بر مبنای جبر رقابت در بازار اقتصادی که همچنان از طرف صاحبان سرمایه به تصرف در میاید، ناعدالتی و شکاف طبقاتی همواره برقرار خواهد بود. بدین خاطر چپ رادیکال خواهان ایجاد نوعی دگرگونی بنیادی در سازماندهی جامعه است که توده های مردم بتوانند در اشکال خود حکومتی و خود مدیریتی بر سرنوشت اجتماعی و ثروت تولید گشته بوسیله خود آنها، کنترل دموکراتیک و مالکیت اشتراکی داشته، بر اساس برنامه های مترقی تدوین گشته و مورد رضایت و تایید عموم جامعه بر مبنای انتخابات آزاد، در راستای محور انواع روابط استثمار و ستم های اجتماعی، سیاستهای سنجیده و منطقی اتخاذ نمایند.

اما داشتن اعتقاد در میان فعالان چپ به گذر از سرمایه داری به گزینه انسانیت ر یعنی سوسیالیسم، بخودی خود کافی نیست و واقعیت جامعه ایران مسائل مهم زیادی را برجسته میکند که بدون بررسی آنها و یافتن راه کارهای متناسب سیاسی با ویژه گیهای موجود در مسیر گذار طولانی در جهت نیل به انقلاب اجتماعی، از تدوین استراتژی و تاکتیکهای موثر مبارزاتی جلوگیری میکند. اگر عامل ذهنی در جامعه، یعنی آگاهی، شناخت و اعتقاد عمومی به ضرورت انجام انقلاب، به درجه معینی نرسیده و در میان اکثریت توده های مردم، ایده برای نه فقط برچیدن نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی بلکه همچنین برای ایجاد تغییرات بنیادی در مناسبات اقتصادی-اجتماعی همه گیر نشده باشد، طرح شعار و استراتژی تهییج برای انقلاب از طرف فعالان جنبش چپ، به تنهایی کافی نیست. مهم این است که مردم

در حین تجربه زندگی شخصی و در پروسه فعالیت‌های اجتماعی به شناخت از ماهیت ستمگرانه جمهوری اسلامی و خصلت ناعادلانه مناسبات سرمایه داری در ایران و جهان، رسیده باشند. علاوه بر آن اهمیت دارد که جنبش‌های مطالباتی و به موازات آنها اپوزیسیون انسجام یافته مردمی و از نظر نگارنده بویژه سازمان‌های چپ دارای استراتژی مبارزاتی و مجهز به برنامه (پلاتفرم) با خطوط کلی سوسیالیستی برای سازماندهی کوتاه مدت و دراز مدت جامعه، در عرصه تلاش‌ها و مبارزات روزمره سیاسی-اجتماعی مردم حضور داشته باشند. واقعیت این است که با توجه به شکست سوسیالیسم سنتی (در اشکال توتالیتار و رفرمیستی) و در عوض تنها وجود پیشرفت‌های محدود سوسیالیستی در برخی از مناطق دنیا (عمدتاً در امریکای لاتین) و نبود بدیل‌های تجربه شده و اعتبار یافته در سطح جهان (و نه جایگزین کردن قانون ارزش حاکم در سرمایه داری با مکانیسم اقتصاد دستوری دولتی مانند شوروی قبلی و نه تن دادن به آن و اکتفا به کنترل سرمایه مثل چین امروز و جوامع سوسیال دمکرات، بلکه تلاش برای یافتن راهکارها و اشکال شبکه‌ای سوسیالیستی و سازماندهی غیر استثماری روابط اقتصادی و عاری از سلطه قانون ارزش سرمایه داری)، شعار عبور از سرمایه داری به مناسبات اجتماعی رادیکال و انسانیت‌ر، هنوز از جذابیت همه گیر لازم در میان توده‌های زحمتکش برخوردار نشده است. در عین حال شواهد نشان می‌دهند که در ایران اکثریت مردم خواستار آزادی، دمکراسی و عدالت اقتصادی بوده، نیل به آنها را تحت سلطه جمهوری اسلامی غیر ممکن می‌بینند. در ضمن، برای بخش قابل توجهی از جمعیت روشن گردیده است که مناسبات سرمایه داری موجود نیز می‌باید دستخوش تغییرات رادیکال شود، در غیر آن صورت حتی در صورت پیروزی انقلاب سیاسی و نهادینه شدن آزادی‌های مدنی مانند آنچه که در غرب شکل گرفته، روند استثمار و ناعدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی همچنان ادامه می‌یابند. در قطعنامه‌های کارگری صادر شده در ایران به مناسبت اول ماه مه امسال (۲۰۱۵) شعارهای ضد رژیم، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری بوضوح به چشم می‌خوردند. بر این اساس، در اینجا نظر بر این است که جامعه ایران آماده انقلاب یعنی انجام دگرگونی رادیکال دمکراتیک در نظام سیاسی و استقرار یک جمهوری مبتنی بر آزادی‌های مدنی بوده، بخش بزرگی از کنشگران در جنبش‌های اجتماعی و بویژه فعالان کارگری با حمل چشم انداز ایجاد تغییرات بنیادی در مناسبات اقتصادی-اجتماعی موجود، مبارزه می‌کنند و همواره برای تقویت صفوف جنبش چپ ضد سرمایه داری که دارای برنامه معتبر بوده مورد اعتماد بخش قابل

ملاحظه ای از توده های مردم باشد، تلاش میکنند. به بیان ساده آنچه که در پیش روی جامعه ایران و بویژه اپوزیسیون مردمی و بخش چپ آن قرار دارد به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک است. اما یک پرسش اساسی دیگر این است که آیا برای پیروزی انقلاب دمکراتیک و تداوم دگرگونیهای پس از آن، چه وظایفی در مقابل سوسیالیستها قرار دارد. این موضوع در خطوط بعد ادامه میابد.

امروزه در ایران، به رغم نبود حقوق اولیه دمکراتیک و تداوم سرکوب آزادیهای مدنی و حق سازمان یابی، مدافعان راه آزادی و عدالت اجتماعی، بویژه فعالان جنبش چپ به تلاشهای صنفی/اجتماعی و در موارد ممکن به مبارزات سیاسی، همچنان ادامه داده اند. در آستانه انقلاب ۱۳۵۷، فعالان کارگری با استفاده از وجود فضای مترقی مبارزاتی وقت، توانستند که شکل های مستقل خود را در اشکال سندیکائی و شورایی بوجود بیاورند. اما طولی نکشید که به دلایل زیاد و بخصوص بخاطر واکنشهای سرکوبگرانه رژیم علیه حرکت های نوآور سیاسی/اجتماعی در میان جنبش کارگری، گروه های تشکیل یافته، بویژه بخشهای سوسیالیستی آن، در زیر ضربات مهلک پلیسی دچار پاشیدگی سیاسی شدند. تنها در اواسط سالهای ۱۳۷۰ بود که با استفاده از محدود گشایشهای اجتماعی، سطح معینی از فعالیتهای مستقل در بین جنبش به جریان افتاد و در ۲۰ سال گذشته، طی فراز و نشیبهای گوناگون، فعالان کارگری توانسته اند که بطور محدود به تلاشهای خود جهت دست یابی به مطالبات دمکراتیک و شکل یابی مستقل ادامه بدهند. با توجه به وضعیت وخیم اقتصادی برای اکثر توده های مردم و ادامه سرکوبهای حکومتی علیه اعتراضات کارگری، آنچه که تا بحال برای جنبش محرز گردیده، ضرورت دست یابی به شکل های مستقل و در صورت امکان، انسجام فعالیتهای کارگری در یک شبکه سراسری است که میتواند به فرایندی بسیار مهم و موثر برای مقابله با سیاستهای ارتجاعی اقتصادی و در جهت تقویت اهداف عام دمکراتیک آنها تبدیل گردد. سالهاست که اهمیت شکل گیری شبکه سراسری برای احقاق مطالبات صنفی/اجتماعی دیده میشود و مدافعین حقوق کارگری در ایران، در راستای پیشبرد این پروژه بسیار با اهمیت، تلاشهای ارزشمندی را شروع نموده اند. آنها طی سال های گذشته با برگزاری کنفرانس های محلی و سراسری و با توسل به حرکت های اعتراضی گوناگون و از جمله اعتصابات، تظاهرات و طومارنویسی، توانسته اند که در فضای عمومی جامعه، به اهمیت حیاتی ایجاد سازمان مستقل و آزادیهای مدنی برای دستیابی به حقوق حق طلبانه کارگران دامن بزنند. اغلب کارگران مبارز و

فعالان در این تشکل های مستقل کارگری در جهت احقاق آزادیهای دمکراتیک و سندیکائی (بویژه مقاوله نامه های ۹۸ و ۸۷) به رسمیت شناخته شده از طرف سازمان جهانی کار تلاشهای زیادی نموده اند. بسیاری از آنها در اعتراض به وضعیت وخیم زندگی و معضلات حاکی از نبود حقوق پایه ای در محیط کار و از جمله تداوم بیکاری، تعویق های طولانی مدت در پرداخت کارمزد ها، نبود حق بیمه به تحصن و اعتصاب روی آورده بازداشت شده اند. جای تعجب نیست که در بیشتر موضوعات اعتراضی از طرف کارگران، مجموعه ای از خواسته های صنفی-دمکراتیک مانند پرداخت حقوق معوقه، افزایش دستمزد ها و حفظ اشتغال در کنار مواضع ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری اعلام میگردند.

طبقه کارگر و زحمتکشان در ایران در شرایطی حاکی از فقر و محرومیت زندگی میکنند و در حالیکه خط فقر رسماً ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان اعلام گردیده، حداقل دستمزد تنها حدود ۷۰۰ هزار تومان تعیین شده است. بیکاری و افزایش قیمت های مایحتاج اولیه زندگی، بخش بزرگی از جمعیت ایران را با مشکلات معیشتی فراوانی روبرو نموده است. سیاست اقتصادی نئولیبرال دولت در راستای قطع یارانه ها، آزاد سازی قیمت ها و در نتیجه افزایش تورم، کاهش ارزش پول و همچنین تعویق در پرداخت کارمزد و حقوق، به وخامت اوضاع افزوده است. در واکنش به این معضلات بسیار و نبود حقوق اولیه دمکراتیک است که اعتصابات و اعتراضات کارگری به یک کارزار دائمی ناتمام در ایران تبدیل شده است. در این سالها در بخشهایی از صنایع، اتحادیه های مستقل کارگری و از جمله اتحادیه آزاد کارگران ایران، انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه، سندیکای کارگران نقاش استان البرز، کانون مدافعان حقوق کارگر، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری، سندیکای کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی در تهران و حومه و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه شکل گرفته، مبارزات صنفی کارگری، نسبتاً قوام یافته اند.

ذکر چند نمونه از کارزارهای کارگری قضیه را روشنتر میکند. در دهم اسفند ماه ۱۳۹۳، بیش از صد هزار معلم در شهرهای مختلف به پای اعتراض وسیع عمومی رفتند و در میان شعارهای محوری آنها حق تشکل صنفی مستقل و لغو خصوصی سازی در حوزه آموزش و پرورش برجسته بود. اساس اعتراض آنها علیه خصوصی سازی بر این بود که توسعه آموزش عمومی و رایگان از وجود تبعیضات و نابرابری های اقتصادی/اجتماعی

می‌کاهد. واقعیت این است که ادامه سیاستهای نئولیبرالی دولت روحانی با نام فریبنده "جلب مشارکتهای مردمی" در عرصه آموزش و پرورش، در درجه اول به ضرر کودکان طبقات فرودست میباشد. در ماه های اخیر هزاران پرستار در اعتراض به دستمزدهای پایین و شرایط کاری نامناسب در مقابل مجلس، وزارت کار و دیگر کانون های دولتی به تظاهرات عمومی دست زدند. طی سال گذشته کارگران در صنایع و واحدهای گوناگون اقتصادی و از جمله در معدن بافق یزد، کاشی گیلانا، مس خاتون آباد، معدن سنگرود، گندله سازی چادر ملو، واگن پارس اراک و پتروشیمی راز دست به اعتراض و اعتصاب زده اند. در قطعنامه صادر شده از طرف تشکل ها و نهادهای مستقلی کارگری به مناسبت اول ماه مه ۲۰۱۵، در پرتو موضعگیری ضد سرمایه داری، خواسته های دمکراتیک و از جمله طلب افزایش حداقل دستمزد ماهانه از ۷۱۲ هزار تومان به ۳ میلیون تومان، پرداخت دستمزد های معوقه، توقف در روند اخراج و بیکار سازی، تامین امنیت شغلی و حقوق بازنشستگی، "بر چیده شدن قراردادهای اسارت بار موقت و سفید امضا، حذف شرکت های تامین نیروی انسانی و پیمانکاری"، "قرار گرفتن کلیه کارگران شاغل از کارگاه های کوچک تا کارگران مناطق آزاد تحت پوشش کامل قانون کار"، لغو کلیه قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان و مهاجرین، لغو کار کودکان، حق ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، آزادی بی قید و شرط کارگران و زندانیان سیاسی، آزادی بی قید و شرط اعتصاب، اعتراض، راهپیمایی، تجمع، اندیشه و بیان، احزاب و مطبوعات، محکومیت جنگ، ویرانگری و "سیاست های ضد انسانی دول غرب و منطقه"، افشاگری از "ماهیت استثمارگراییانه نظام سرمایه داری و بن بست آن" در پاسخ به نیازهای بشر و پایان دادن به "هرگونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم اول ماه مه" مطرح شده اند. در واقع خط غالب در میان مطالبات کارگری نیل به جامعه ای دمکراتیک است که مختصات مترقی مانند آزادی های مدنی، مزایای اولیه اجتماعی، صلح طلبی، مخالفت با مداخلات قدرتهای منطقه و جهان در امور داخلی کشورها و موازین حقوقی مقابله با استثمار سرمایه داری را در بر داشته باشد. با اینکه نیل به این اهداف هنوز با مشخصات یک جامعه سوسیالیستی فاصله دارد اما بخودی خود قدم عظیمی در جهت تحقق مناسبات غیر ستمگرانه میباشد. در اینجا سوال مهم دیگر در مقابل فعالان چپ چگونگی برخورد به این گونه مطالبات دمکراتیک از طرف جنبش کارگری در ایران است.

بر اساس یک نگاه واقع گرای سوسیالیستی، بر روی محور یک

استراتژی مبارزاتی برای دموکراسی و سوسیالیسم و با توجه به وجود اختناق سیاسی/مذهبی در ایران، مهم است که از قبل، افق پیش روی جنبش و مسیر سیاسی فعالیتها روشن باشند. در این رابطه اهداف آزادیخواهانه و عدالتجویانه، دو محور اصلی اجتماعی را برای پیشبرد مبارزه تشکیل میدهند. اما تلاش در راستای نیل به ارزشهای فوق را نمیتوان به پیروزی انقلاب مردم و استقرار یک ساختار سیاسی/اجتماعی رادیکال و جدید معوق نمود. هم اکنون میبایست از مبارزات روزمره کارگران و توده های مردم برای مطالبات دموکراتیک حمایت کرد. در حیطه احقاق آزادیهای دموکراتیک و عدالت اقتصادی، همانطور که در خطوط پیشین اشاره شد، تلاشهای ارجمندی از طرف فعالان کارگری برای تشکیل اتحادیه های مستقل صورت گرفته است. با اینکه چندین کانون و سندیکای مستقلی کارگری اعلام موجودیت نموده اند اما سیاستهای سرکوبگرانه رژیم از فعالیتهای آنها ممانعت میکند. تلاش جهت ایجاد فضای آزادتر و در نتیجه مشارکت هرچه بیشتر کارگران در مورد مسائل صنفی/اجتماعی و در آن راستا تشکل یابی سراسری فعالان کارگری در جامعه، در صورت موفقیت، قدم عظیمی جلو خواهد بود. سازمانهای مستقل کارگری، ظرفهای موثری برای پیشبرد مطالبات روزمره دموکراتیک هستند و میتوانند نقش بسیار مهمی در راستای احقاق اهداف دراز مدت جنبش کارگری بازی کنند. البته با توجه به این واقعیت که کارگران و زحمتکشان مانند دیگر طبقات و اقشار حامل اندیشه ها و نظرگاه های متفاوت عقیدتی/فلسفی هستند، بدیهی است که تشکل های سراسری کارگری، در ابتدا، عمدتاً بر روی محور اهداف عام دموکراتیک (ب.م. آزادی تشکل، اعتراض و اعتصاب) و صنفی (ب.م. سطح دستمزد، حقوق بیکاری و بازنشستگی) سازمان مییابد. به رغم خواست سوسیالیستها، این انتظار که اغلب کارگران و فعالان کارگری بخاطر موقعیت اجتماعی در روابط کاری (استثمار بر مبنای فروش نیروی کار در ازای دریافت کارمزدی معادل ارزش کمتر از ارزش تولید گشته)، از آغاز نظرگاه ضد سرمایه داری داشته، بدیل سوسیالیستی (مدیریت و مالکیت دموکراتیک/اجتماعی در محیط کار و در سطح اجتماع) را بپذیرند، غیر واقعی است. اگر پدیده طبقه به مثابه یک ساختار پیچیده و یک پروسه اجتماعی تلقی گردیده، از توجه به جایگاه ها و کارکرد های متفاوت کارگران و زحمتکشان در بخشهای متنوع (خصوصی و دولتی) صنعتی، کشاورزی، تجاری، خدمات، هنری، فرهنگی، غیره و حمل اندیشه ها و عقاید مختلف و گاه متناقض و همچنین نقش سرکوبگرانه سازمانهای امنیتی حکومتی و ابزار/تبلیغات ایدئولوژیک و نهاد های مذهبی وابسته به آن غفلت نگردد، آنگاه بر

طبق یک نظرگاه واقع بینانه، وجودِ رگه های متفاوت و حتی متضادِ فکری و از جمله گرایشاتِ متوهم به جمهوری اسلامی و یا نهاد های سرمایه داریِ جهانی در بین بخش قابلِ ملاحظه ای از طبقات کارگری و محروم، قابلِ درک میباشد. اما آنجا که به پروسه مبارزه طبقاتی در ابعادِ رفرمیستی (تحولاتِ کمی) و انقلابی (دگرگونیهای کیفی) جهتِ عبور از سرمایه داری در راستای برقراری آزادی، برابری و عدالت برمیگردد، مهم است که در صورت توان، مدافعانِ سوسیالیسم همواره در صفوف و ظرف های گوناگونِ کارگری و در صورت امکان در تشکلهائی مانندِ مجمعِ عمومی، اتحادیه، شورا و تعاونی در راستای توسعهِ خود مدیریتی و تعمیقِ مالکیتِ اجتماعی تلاش ورزند. جمهوری اسلامی نیز مانندِ سایرِ حکومتهای سرمایه داری، گرچه با ویژه گیهایِ مذهبی- استبدادی، ناچار است که تحتِ فشارِ مقاومت و اعتراضاتِ کارگری همواره تا مرزِ حفظِ نظام عقب نشینی نموده، سیاستهای خود را با شرایط جدیدتر وفق داده و احتمالاً به انجامِ سطحی از اصلاحات تن بدهد. در مقابل، جنبش کارگری و بخش سوسیالیستی آن هم در پروسه مبارزاتِ محلی و سراسری است که میتواند با استفاده از فضا و امکاناتِ ایجاد گشته به توانمندیِ خود برای دخالتِ بیشتر و موثرتر در تحولاتِ سیاسی-اجتماعیِ آینده بیافزاید. شرکت در فعالیتهایِ آزادیخواهانه و عدالتجویانه توده های مردم، در هر سطحِ ممکن، مهمترین وظیفه برایِ فعالانِ سوسیالیستی در جنبشِ کارگری است.

عرصه های گوناگونِ زندگی و از جمله محیط کار، محل سکونت و زندگی و حیطه فعالیتهای فرهنگی-اجتماعی امکاناتِ بسیار برای ترویجِ اندیشه ها و ارزشهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه فراهم میآورد. در وضعیتِ کنونی ایران که بحرانِ سیاسی (نبودِ مشروعیتِ حکومت درمیان اکثریتِ مردم و تداومِ رقابتهای ژرفِ جناحی)، نارضایتی عمومی و اعتراضاتِ گسترده در میانِ جنبشهای مردمی و از جمله در میانِ کارگران، زنان، جوانان و ملیتها همچنان جاری است، وجودِ فعالان و سازمانهای سیاسی مردمی و بلاخص، جریاناتِ چپ برای دخالتگری در تحولاتِ جامعه بسیار حیاتی است. در دورانی که نظامِ کهن میرنده است، علیرغمِ نبودِ آزادیهای دموکراتیک، مهم است که یک اپوزیسیونِ گسترده و انسجام یافته چپ و ضدِ امپریالیست که دارای راه کارها و برنامه های اقتصادی-اجتماعیِ واقع گرانه، قابلِ پذیرش و موردِ اعتمادِ توده های مردم داشته باشد، در جامعه حضورِ سیاسی یابد. در این میان با توجه به ناکامیِ سوسیالیسم موجود در قرن ۲۰، حملاتِ تبلیغاتی و سیاسی علیهِ هرنوع بدیلِ فکری و

ساختاری از جانبِ قدرتهای حاکمِ سرمایه داری و نهادهایِ قدرتِ حامیِ آنها و ادعایِ فریبکارانهِ آنها که آلترناتیوِ دیگری وجود ندارد، بر عهدهِ چپ های رادیکال است که با برافراشتنِ بیرقِ سوسیالیسم، مبارزه روشنگرانه و راه حل های عادلانه تر و انسانی تر را در عرصه جامعه مطرح کنند. اگر یکی از اهدافِ جنبشِ سوسیالیستی، کمک به ارتقاء شناخت و آگاهی از ماهیتِ استثمارِ سرمایه داری و تلاش برایِ تقویتِ اندیشه ها و راهکارهای سیاسی در جنبشِ مردم، برای حرکتِ آگاهانه در راستای ساختنِ شالوده های دمکراتیک و عادلانه جامعه باشد، پس مهم است که فعالانِ راهِ آزادی و عدالت که احتمالاً بسیاری از آنها، در آینده رهبرانِ طبیعیِ مردم برای سازندگی جامعه خواهند بود، از خصوصیاتِ معنوی، شناخت و تجربیاتِ سیاسیِ لازم برای هدایتِ جامعهِ پسا انقلابِ بسوی دمکراسی و عدالتِ واقعی، برخوردار باشند. تجربیاتِ انقلاباتِ گذشته و تحولاتِ سیاسیِ جاری در ایران و جهان نشان میدهند که تغییراتِ بنیادی در مناسبات و ساختارهای اقتصادی-اجتماعی را نمیتوان بطور ناگهانی انجام داد. در واقع، از نگاهِ سوسیالیستها، تکلیفِ بزرگِ دمکراتیک در مقابلِ فعالانِ سوسیالیستی در جنبشِ کارگری و زحمتکشان این است که در بعد از پیروزیِ انقلابِ مردمی آیا چگونه میتوان درپروسهِ شکل گیریِ متونِ قانونِ اساسیِ جامعهِ نوین، دخالتِ سوسیالیستی نموده، هرچه بیشتر در جهتِ تعمیقِ دمکراتیکِ مفادِ آن تاثیر گذار بود، تا زمینه های اولیه برای تحولاتِ دمکراتیکِ بعدی در سطحِ گسترده جامعه در جبهتی فراهم آید که تحتِ ادارهِ نهادهای انتخابیِ سراسری و محلی، روندِ ایجاد و توسعهِ موسساتِ اقتصادیِ کارگری، بر مبنای مالکیت اجتماعی و نظارتِ دمکراتیک در واحد های اقتصادی و به موازاتِ تدارکِ سیاسی در راستایِ زوالِ تدریجیِ قانونِ ارزش سرمایه داری (مناسباتِ کالائی) و نیل به شرایطِ غیر استثمارِ با هم بجلو بروند. این مسئله که امری حیاتی برای ایجادِ سوسیالیسم است، با توجه به ویژه گیهای هر جامعه، راهکارهای مشخصِ خود را میطلبد. با اینکه احتمالِ ظهورِ تحولِ رادیکال سیاسی در ایران مانندِ آنچه که در سالهای اخیر تحت عنوانِ بهارِ عربی در منطقه رخ داد، زیاد است اما جریاناتِ چپِ رادیکال در ایران هنوز از آمادگیِ سیاسی در ابعادِ سازمانی و برنامه ای برخوردار نیستند. چپِ انقلابی نیاز دارد که حولِ محورِ رئوسِ اساسیِ برنامه ای، بیشترین نیروی ممکنه را به صفوفِ خود جلب کند و در عین حال اپوزیسیونِ مردمی و ضدِ امپریالیست را تقویت نماید. بنظرِ نگارنده برخی از حوزه های مشخصِ سیاسی و نیازمندِ به تمرکز و صرفِ انرژیِ سیاسی از سویِ جریاناتِ چپ، به شرح زیر است.

۱- تلاش برای انسجام سیاسی چپ در یک شکل متحد مبارزاتی با هدف دراز مدت ایجاد وحدت سازمانی در میان چپ انقلابی و ضد امپریالیست

۲- تدارک برای تهیه خطوط اصلی یک برنامه دمکراتیک سوسیالیستی در عرصه های گوناگون سیاسی/اقتصادی/اجتماعی و متناسب با مشخصات احتمالی انقلاب آینده در ایران

۳- تعیین استراتژی انقلابی در دو عرصه اصلی مبارزاتی: الف- برای مقابله با جمهوری اسلامی و قدرتهای امپریالیستی ب- در جهت تقویت اپوزیسیون مردمی با پیوستن به ائتلاف ها و اتحاد عمل های تاکتیکی در راستای عبور از

جمهوری اسلامی و تدارک برای انتخابات مجلس موسسان در فردای انقلاب جهت تعیین یک ساختار سیاسی دمکراتیک مبتنی بر جمهوریت و آزادیهای مدنی

۸ مه ۲۰۱۵

مذاکره، مذاکرات اتمی، راه حل؟ شما بگویید!

فرهنگ قاسمی



اگر نوع بشر ادراک پیدا می‌کرد که قبل از پرداختن به جنگ اختلافات ومعضلاتش را از راه مذاکره حل کند این همه نیرو به هدر نمی‌رفت و سرمایه‌ها صرف خونریزی و تجاوز به حقوق انسانی نمی‌شد.

در اینجا منظور از جنگ هم درگیر شدن نیروهای نظامی و انسانی و هم روشهای دیگر مانند تحریمهای اقتصادی می‌باشد که در جهان امروز اثر دومی از تأثیرات اولی کمتر نیست. در بسیاری از موارد قدرت های بزرگ جهانی از هر دو این روشها برای تثبیت برتری طلبی خود و به زانو درآوردن دشمنانشان قبل از شروع مذاکره استفاده می‌کنند.

مذاکره و ویژگی های آن

اما مذاکره چیست و دارای چه مشخصاتی می‌باشد؟ مذاکره یکی از موضوعات مربوط به اداره کردن و سیاست است که بدون شک با آفرینش انسان اجتماعی آفریده شده است. درحالت طبیعی انسان متفکر مرتباً با محیط و موجودات اطراف خودش در حال مذاکره می‌باشد. همین‌طور در وضعیت رقابت و اختلاف آدمیان و گروه‌های اجتماعی، انسان‌ها و گروه‌های انسانی به نمایندگی یا به تنهایی برای پرهیز از توسل به خشونت و زور به مذاکره روی می‌آورند. اما در تعریف مذاکره باید گفت مذاکره روندی از ارتباطات برنامه‌ریزی شده و انتظام یافته است که در طی آن بین دو نفر یا دو گروه رقیب یا متخاصم برای رسیدن به هدفی یا از میان برداشتن مشکلی با قبول یک شیوه برای عملی ساختن موضوع مورد توافق واقع شده انجام می‌پذیرد. در مذاکره طرح و شناسایی مفاهیم و موضوعات و تعیین حد و حدود آنان از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد. پرداختن به روش‌های عملی ساختن اهداف مشخص شده در پروسه مذاکره و برنامه‌ریزی زمانی آن اهمیت شایان توجهی دارد. به عبارت دیگر باید گفت مذاکره دارای دو بخش اساسی می‌باشد

بخش اول شامل شناسایی اختلافات و تعیین راه‌حل‌ها برای دست‌یافتن به تفاهم است و در بخش دوم به تعیین روش‌های و تدابیر عملی و برنامه‌ریزی زمانی آن پرداخته می‌شود. در مذاکرات گاهی به غلط گفته می‌شود که بخش دوم شامل جزئیات می‌باشد. اما همین به اصطلاح جزئیات است که از اهمیت فراوانی برخوردار می‌باشد که می‌تواند همه بافته‌ها را پنبه کند و به گفته ضرب‌المثلی فرانسوی «در جزئیات شیطان لانه کرده است.» بی‌دلیل نیست که در این تفاهم‌نامه آمده است « برنامه‌ی موشک‌های بالستیک ایران و بحث زمان‌بندی اجرای توافق و نهایی‌کردن متن آن و اجرایی کردن آن ، از چالش‌های بزرگی است که در پیش روی ماست » .

در مذاکراتی که بین قدرت‌های بزرگ جهانی و حکومت جمهوری اسلامی از بیش از یک سال به این سو پیرامون استفاده از اتم برای تسلیحات نظامی در حال انجام بود که بالاخره در روزهای اخیر تحت عنوان تفاهمی مورد توافق طرفین قرار گرفت جزئیاتی وجود دارد که هنوز به آن‌ها پرداخته نشده است که می‌تواند در ارزیابی نهایی توافق بسیار اثرگذار باشد. بنابراین با توجه به این امر باید در ارائه قضاوت نهایی احتیاط کرد. اما آنچه که از محتوای این تفاهم و شور و هیجان بی‌موردی که جمهوری اسلامی از خود نشان داده بطوریکه با ایجاد تاق پیروزی (نصرت) در نقاط مختلف خود را به مثابه برنده

در این مذاکرات به ملت ایران معرفی می‌کند، بیشتر باید نسبت به برنده بودن ایران مشکوک بود تا به بازنده بودنش یا حتی دست یافتن به توافقی که در آن طرفین به اندازه برابر برنده باشند.

از عوامل مهمی که باید در مذاکرات رعایت گردد، نه تنها شناخت تکنیک‌های علمی مذاکره بلکه ادراک مذاکره‌کنندگان از مفاهیم و موضوعات در سایه شناخت و تجربیات نیز می‌باشد. مشکل رژیم جمهوری اسلامی در اینست که می‌خواهد مملکت را با اعتقادات آسمانی اداره کرده و مناسبات مذهبی قرون تاریکی را بر روابط ملموس زندگی قرن بیست و یکم اعمال کند.

مذاکره با شکست خوردگان

وقتی به ترکیب طرفین مذاکره کننده توجه می‌شود، در یک سو ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا قرار دارد که به زور تحریم‌ها طرف دیگر یعنی جمهوری اسلامی ایران را به پای میز مذاکره کشانده است. در مذاکراتی که تحت شرایط فشار اقتصادی علیه ایران انجام می‌شود به‌خودی‌خود آشکار است که برنده شدن ایران بسیار مشکل به نظر می‌رسد؛ زیرا درست است که حمله نظامی انجام نشده است، اما حملات اقتصادی ایران را در شرایطی قرار داده است که به مثابه یک کشور شکست خورده اقتصادی به پای میز مذاکره می‌رود تا هم استقلال و هم آزادی ملت ایران را یکجا در طبق حماقت و بی‌خردی جمهوری اسلامی به عوامل سرمایه‌داری امریکایی و اروپایی تقدیم کند. و این حاصل شیوه کشورداری قشری از جامعه می‌باشد که پیرو اطاعت کورکورانه از سلسله مراتب روحانیت و به ویژه ولی فقیه است که از اندیشیدن و تحول در سایه تجربه و بکار گرفتن دانش و علوم انسانی بشدت بدور است.

عاقبت قلدری در برابر قوانین بین المللی

دست زدن به تولید تسلیحات اتمی در جهت شعارها و ادعاهای روح‌الله خمینی و دنباله او سید علی خامنه‌ای می‌باشد، ادعای صدور انقلاب و آزادی قدس از جاده کربلا از آن جمله است. تفکر اینان بر مبنای قدرت‌طلبی حاکمیت اسلامی در جهان است و می‌خواهد برتری و گسترش نفوذ دین اسلام، مخصوصاً هژمونی شیعه را جامه عمل بپوشاند و برای دست یافتن به این هدف حقوق بشر و حقوق ملت‌ها و قوانین بین‌المللی را رعایت نمی‌کند. بر اساس چنین خواست‌هایی که به دور از تعقل و واقعیت‌های جهان امروز است جمهوری اسلامی ایران از همان بدو تاسیس

همه اقداماتش را در جهت تخریب موقعیت کشور در سطح جهانی، هدر دادن ثروت ملی، تضعیف و ضایع ساختن حقوق مردم، گسترش فقر و فساد و واپسگرایی و تجاوز آشکار به آزادی های باشندگان سرزمین و فرهنگ ما بکارگرفته است. فضاقت تولید تسلیحات اتمی با توسل به قلدری و سرپیچی از معیار های جهانی و تن دادن به تنبیهات قدرت های بزرگ جهانی از آنجمله است. در حالی که بر اساس همه تحقیقات علمی ایران نیازی به سزمايه گذاری در زمینه اتمی نداشته و ندارد. دست زدن به تولیدات اتمی برای ایران فقط برای تسلیحات نظامی و در شرائطی اهمیت دارد که بخواهد برتری نظامی خود را در منطقه حفظ کند که این با سیاست مسالمت آمیزی که ایران نیازمند آن می باشد در تناقض است.

سیاست تغابن و فریب

طی سی و پنج سال اخیر همه دست اندرکاران جمهوری اسلامی مردم ایران را به سخره گرفته اند با وقاحت و بی حرمتی غریبی که ویژه این قشر عقب افتاده و بی اخلاق از جامعه و خادمین آنان است افتضاحات و شکست های خود را به عنوان پیروزی به مردم حقنه می کنند. در دهه های اخیر مهمترین این تغابن کاری ها ادعای پیروزی در جنگ ایران و عراق و فاجعه گروگان گیری بود که امروز مساله اتمی نیز بر آنها افزوده شد. در فضاقت اتمی نشان داده شد که:

سران جمهوری اسلامی در اداره ثروت های مادی و معنوی ایران هیچ کاردانی قابل توجهی ندارند و قادر نیستند از منافع ملی ایران و حقوق ایرانیان پاسداری کنند. به راحتی تن به تبلیغات انحرافی و برنامه ریزی شده اسرائیل، نئوکان های جنگ طلب آمریکایی و برخی از کشور های عربی داده اند و امروز آن را به گونه ای جلوه می دهند که گویا جمهوری اسلامی ایران در این مذاکرات به پیروزی رسیده است. در صورتی که بر اساس تفاهم نامه « ایران دیگر رآکتور آب سنگین نخواهد داشت و اگر یک میلی متر تخطی داشته باشد؛ تحریم ها باز می گردد ». این گفته را اوباما در مصاحبه ای که با نیویورک تایمز انجام می دهد به شکل زیر تأکید می کند "ما تمامی توان خود در منطقه را نابود نمی کنیم و توان نظامی ما همواره وجود دارد اما قبل از آنکه از آن استفاده کنیم باید توافق ایران را راستی آزمایی کنیم. در صورتی که ایران به توافق خود پایبند باشد خب ما هم توانسته ایم از راهی بسیار امن تر و کم هزینه تر با تهران تعامل کنیم و در همین زمان از هم پیمانانمان نیز دفاع کنیم."

رژیم اسلامی به خوبی نشان داد منافع نظام دیکتاتوری به رهبری

خامنه ای بر منافع مردم پیشی دارد و برای حفظ عمامه و تخت ولایت فقیه، علیرغم تبلیغاتش حاضر به هر نوع عقب‌نشینی و قبول وابستگی و ذلت نسبت به قدرت های خارجی می باشند. این موضوع در مصاحبه اوباما با توماس فریدمن نویسنده ستون آزاد و خبرنگار ارشد سابق نیویورک تایمز در مورد نقش و موضع خامنه ای در جریان حل دیپلماتیک توافق هسته ای بسیار مشخص است. رئیس‌جمهور آمریکا در پاسخ به سوال توماس فریدمن دایر بر اینکه در مورد آیت الله علی خامنه‌ای رهبر ایران چه آموخته گفت: «درک او مشکل است. من مستقیماً با او حرف نزده‌ام. در نامه‌هایی که او می‌فرستد، معمولاً اشاره زیادی به آنچه او دادخواهی‌های گذشته علیه کشورش می‌داند هست. اما به نظر من آنچه خیلی گویاست این است که او در این مذاکرات (اتمی) به مذاکره کنندگانش آزادی عمل داد، این اختیار را داد که امتیازات مهمی بدهند، که امکان به ثمر رسیدن این چارچوب توافق را فراهم خواهد کرد.»

برای سرکوب مخالفان و ادامه سیاست ضد مردمی خود در داخل به مانند تمام دیکتاتور های، به سیادت قدرت خارجی تن می دهند. جمهوری اسلامی ثابت کرد که حافظ منافع و منافع و حقوق ملی نیست و قادر است نه تنها نسل حاضر بلکه نسل های آینده را زیر یوغ قیمومیت قدرت های جهانی ببرد. چنانکه در این تفاهم آمده است: « این توافق، تاریخ انقضا ندارد و به صورت مرحله‌ای و برخی از بخش‌های آن 15 تا 25 سال، پابرجا خواهند بود » همینطور « براساس پارامترهای مورد توافق در لوزان، تعداد سانتریفوژهای ایران تا دو سوم کاهش می‌یابد و این کاهش تا 10 سال ادامه می‌یابد » و دیگر اینکه «حجم اورانیوم غنی شده‌ی ایران برای مدت 15 سال و یا تا 25 سال، پابرجا خواهد بود ». در این مورد نیز اوباما در مصاحبه خود با نیویورک تایمز می‌افزاید: «... این توافق یک توافق خوب است و ما در مسیر درستی قرار داریم. این توافق بهترین گزینه برای ماست. در حقیقت حتی اگر بر این باور باشیم که ایرانی‌ها همه مخالف ما هستند بهترین راه برای کسب اطمینان از برنامه‌های هسته‌ای آنها این توافق است که به ما اجازه می‌دهد برای یک دوره بلندمدت از چند و چون برنامه‌های آنها مطلع باشیم و آنها را از دستیابی به سلاح هسته‌ای بازداریم.»

در هنر و فن مذاکرات بین مخاصمین اصل مهم دیگر اینست که طرفین هر دو با احساس رضایت بخشی از دور میز مذاکره بلند شوند اگر مقامات امریکائی می‌گویند که « تحریم‌ها به تنهایی نتوانستند ایران را متوقف کند و پس از مذاکرات بود که ایران متوقف شد » حاکی از عملی

شدن این اصل نیست بلکه نشان‌دهنده این واقعیت است که رژیم جمهوری اسلامی در شرائط ضعف بوده در استدلال و منطق اقتدار لازم را نداشته است. در خلال این مذاکرات طولانی معلوم شد که زبان زور و قلدری و تبلیغات و عوام فریبی و دلک بازی در همه جا موفق نیست .

برخی می گویند داشتن صنایع اتمی حق ایران نیز باید باشدگیریم که این ادعا درست باشد. باید توجه داشت اولاً از نظر این نویسنده این حق شامل حال دیکتاتور ها و حکومت های استبدادی نباید باشد. ثانياً در روابط بین المللی امروز اگر قانونی عادلانه نیست باید با استدلال های حقوقی و مناسبات دموکراتیک رفعش کرد روشی که مصدق ها، گاندی ها و ماندلا ها بکار بردند. مشاهده شد که سیاست جنگ طلبی و دخالت در امور سایر ملل توسط رژیم شعار های توخالی هستند که تنها در جهت تهییج افکار عمومی انجام پذیرفته بالاخره منجر با انزوای جهانی گردیدند. براساس این توافق تحریم ها و مجازات های وضع شده از سوی آمریکا و اروپائیان علیه ایران هنگامی که این کشور همه تعهداتش را انجام دهد پس از تأیید آژانس بین المللی انرژی اتمی برداشته خواهند شد. این مجازات ها و تحریم ها می توانند در صورت عدم رعایت این تعهدات از سوی ایران دوباره برقرار شوند.

تظاهر به انقلابی بودن وشنا کردن در جهت خلاف آب، عدم احترام به قوانین و قرارداد های بین المللی با روش کشورداری امروزی هماهنگ نیست وعاقبتی غیر از تخریب اقتصادی کشور نداشته و در شرائط اقتصاد جهانی موجود تحریم ها می توانند کشوری را به زانو در بیاورند و زندگی مردم را به مخاطره جدی بیاندازند.

از دیدگاه توازن قدرت در منطقه سیاست های غلط جمهوری اسلامی نه تنها توانست امثال نتنیاها را در قدرت نگهدارد بلکه توانست " نا تو"ی عربی یعنی جبهه ای متشکل از کشورهای عربی به سرکردگی عربستان سعودی و اسرائیل که از مدتی پیش برنامه ریزی شده و تسلیحات نظامی آن توسط قدرتهای صنعتی - نظامی تدارک دیده شده بود را علیه ایران باعث شود که مورد توافق و پشتیبانی غرب به ویژه کشورهای اروپایی می باشد.

با توجه به آنچه که در این نوشته ذکر شده و با در نظر گرفتن توازنی که قدرتهای جهانی برای این منطقه ی پرآشوب از جهان برنامه ریزی کرده اند و نقشی را که در آینده ایران بر اساس خواست ها و انتظارات این قدرتهای از یک سو و سیاست های جمهوری اسلامی از سوی دیگر می بایستی در خاورمیانه بر عهده داشته باشد نقش اپوزیسیون جمهوری اسلامی چه باید باشد :

واقعیت اینست که ایجاد تسلیحات اتمی از همان ابتدا اشتباه بوده و وقایع سالهای اخیر نشان میدهد که این اشتباه کماکان به قوت خود باقیست. چرا جمهوری اسلامی از تعطیل کلیت و تمام و کمال تسلیحات اتمی هراس دارد؟ چرا نمیخواهد در کمال صراحت و راستی به جهانیان نشان دهد که واقعا تعطیل شده است؟ در این صورت چرا نمیخواهد خود را از قرار گرفتن زیر تعهدات سنگین رها سازد؟

واقعیت اینست که باید در جامعه آزادی برقرار گردد و با جهان در شرائط صلح و آشتی همزیستی کرد. اینها پند و اندرز خالی نیستند اینها راه حل های واقعی و ضروری برای استقلال و ترقی و پیشرفت و آزادی ایران و ایرانیان هستند که میتوانند برای آینده مردم ایران مفید واقع شوند.

واقعیت اینست که رژیم جمهوری اسلامی باید قبول کند که ادامه صنایع اتمی برای ایران هزینه های مادی سهمگینی بوجود می آورد، نسل های آینده را متعهد می کند، حقوق آنان را برای مدتهای طولانی از بین می برد و مملکت را مستقیماً به قدرت های بزرگ وابسته میسازد.

واقعیت اینست که این رژیم هیچکدام از واقعیت های بالا را قبول نمی کند و به قدرت طلبی و به دروغگوئی خود کماکان ادامه می دهد.

واقعیت اینست که این رژیم با بی پروایی کامل خود را در آزار و زندان و کشتار مخالفان محق میداند و همه آزادی ها از جمله آزادی اندیشه و بیان و منشور جهانی حقوق بشر را زیر پا می گذارد. در این شرائط راه حل چیست؟ شما بگوئید.

سه شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۹۴ - ۷ آوریل ۲۰۱۵

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن و نقش اپوزیسیون مردمی

✖ فرامرز دادور

برای اپوزیسیون مردمی و باورمند به ایجاد یک جامعه آزاد،

عادلانه و مبتنی بر همبستگیِ انسانی، مهم است که از مبارزاتِ جنبش دموکراتیک مردم و از مطالباتِ برابری طلبانه/رهائی خواهانه زنان حمایت گردد.

۳۶ سال حکومت جمهوری اسلامی نشان میدهد که برای عبور از این نظامِ تئوکراتیکِ ستمگر و استقرار حاکمیت مردم، حیاتی است که یک اتحادِ عملِ گستردهِ سیاسی حول محورِ موازین بنیادینِ دموکراتیک و از جمله اعتقاد به جمهوریت، سکولاریسم، آزادیهای مدنی، برابر حقوقیِ جنسیتی و حقِ تعیین سرنوشت برای ملیتها و دارای برنامهِ مبارزاتی برای دورانِ قبل و بعد از برکناری نظام، انسجام یابد. استراتژیِ سیاسی این اتحاد تاثیر پذیرتر خواهد بود اگر که در عینِ همکاریهای جمعی، گرایشهای نظری تشکیل دهندگانِ آن نیز، با حفظِ اهداف و ارزشهای اصولیِ خود، حفظ شوند. برای مثال یک سوسیالیست در عین حال میتواند یک فمینیست، طرفدار حفظ محیط زیست و مدافع حق تعیین سرنوشت برای ملیتها جامعه باشد. اگر کنشگرانِ راه آزادی و سوسیالیسم، به موازاتِ تلاش برای آماجهای فرا سرمایه داری، در دیگرِ فعالیتهای دموکراتیک و از جمله در کارزارهای افشاگرانه از وجود اختناقِ سیاسی و تبعیضاتِ جنسیتی/نژادی/قومی/مذهبی و در پشتیبانی از حقوقِ بشر شرکت میکنند، به این معنی نخواهد بود که در ارادهِ آنها برای ایجاد جامعه ای عاری از روابطِ استثمار و ستمگرانه خلل وارد شده از مسیر "درست و انقلابی" منحرف شده اند. بدیهی است که در پروسهِ مبارزاتِ جنبش آزادیخواه و عدالتخواه مردم، بسیاری موانع و اجحافاتِ اجتماعی (ب.م. نقض آزادیهای دموکراتیک و تبعیضاتِ اجتماعی) نهفته است که نمیتوان در حین تلاش برای اهدافِ نهائی، از آنها غفلت نمود.

در جهانِ امروز، مناسبات سرمایه داری در عرصه های مختلفِ جامعه موجبِ تداومِ استثمار و ستم های اجتماعی میباشد. علاوه بر وجود تضاد میان کار و سرمایه، دیگر ناهنجاریهای اجتماعی در اشکالِ اختناقِ سیاسی، تخریب محیط زیست و مجموعه تبعیضات جنسیتی و نژادی/قومی/مذهبی با ویژه گیهای هر جامعه ادامه دارند. با توجه به این وضعیت بر عهدهِ تلاشگرانِ راه آزادی و عدالت است که از مطالباتِ حق طلبانه مردم در حوزه های گوناگونِ اجتماعی دفاع نموده و در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به مبارزات دموکراتیکِ آنها (برابر حقوقی، آزادیهای سیاسی و حق تشکیلی برای توده های زحمتکش و کارگری) یاری رسانند. در این ارتباط، برای بخشِ سوسیالیستیِ اپوزیسیون که خواستارِ دگرگونیِ رادیکال در

جامعه بوده، نهایتاً خواستار محو مناسبات نابرابر طبقاتی میباشد، با توجه به پیچیده گیهای اجتماعی در جهان امروز، نباید که از موضوعات عام دموکراتیک و انتخاب راه کارهای چند بُعدی برای بهبودی (حتی نسبی) وضعیت مردم غفلت نماید. بدیهی است که کنش ها، واکنش ها و کشمکشهای اجتماعی و از جمله تلاشهای چالشگرانه از طرف جنبشهای متنوع مردمی (ب.م. کارگری، زنان و ملیتها)، متقابلاً در روند مبارزات دموکراتیک و جابجائی قدرت طبقاتی و در عین حال دست یابی مرحله ای به سطحی از اهداف انسانی تاثیر گذار هستند. چشم انداز برقراری سوسیالیسم بدون دست یابی به آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی غیر قابل ترسیم است.

امروزه در ایران علاوه بر وجود ستم طبقاتی، آزادیهای دموکراتیک به شدت نقض میگرددند. این شرایط عمدتاً برآمده از وجود یک نظام سرمایه داری، تحت سلطه حکومت مستبد مذهبی است و بدان خاطر باورهای عقب مانده/ارتجاعی و از جمله سنت تبعیض جنسیتی علیه حقوق زنان بطور سیستمیک تقویت شده، نابرابریهای اجتماعی ابعاد گسترده تری یافته اند. در واقع، علاوه بر حضور فرهنگ مرد سالارانه در میان بخشی از اقشار جامعه، سیاستهای زن ستیزانه جمهوری اسلامی و از جمله منع قانونی زنان از "حق طلاق، حق سرپرستی فرزندان، حق ارث، حق مسافرت، حق انتخاب لباس" و همچنین اجباری بودن حجاب و لغو قانون حمایت خانواده، آنها را به انسانهای درجه دوم در جامعه تقلیل داده است. از نقطه نظر اپوزیسیون مردمی باز پس گرفتن هر سطح از این حقوق دموکراتیک برای زنان، چه در قبل از فرو پاشی جمهوری اسلامی و چه در یک ایران دموکراتیک پسا انقلاب، بویژه تحت استقرار جمهوری سکولار و پایبند به ارزشهای جهانشمول حقوق بشری، به بهبودی عظیمی در شرایط زندگی این نیمی از جمعیت منجر میگردد. برای نمونه در کشور تونس بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیک در ۲۰۱۱، زنان به بخشی از حقوق دموکراتیک دست یافته اند و از جمله اینکه در فهرست انتخابات برای مجلس موسسان زنان از سهمیه برابر با مردان برخوردار گردیدند. به گفته صنعا بن عاشور، رئیس انجمن تونس زنان دمکرات "این پیروزی فقط برای تونس نیست بلکه پیروزی در تاریخ بشریت و مردم سالاریست...". چند ماه پیش زنان قهرمان کوبانی نیز طی همکاری حماسی با همزمان مرد نشان دادند که در مقاطعی از تاریخ مبارزاتی، میتوان حتی در شرایط اسفناک حاکم در منطقه، سطحی از "آزادی و برابری را در چهار چوب همین نظام استثمارگر به ارمغان" آورد (ناهید جعفرپور: به مناسبت ۸ مارس... ۲۶ فوریه

در واقع، کنشگران در جنبش زنان ایران در حین شناخت والاتری از موانع سیاسی/اجتماعی و ارتقاء در آگاهی آنها از وجود مجموعه ای از زمینه ها و فرصت ها در محیط کار، فضای خانواده و در عرصه فعالیت های فرهنگی/هنری و همچنین آشنائی بیشتر با تجربیات مبارزتی زنان در سایر جوامع، از موقعیت بهتری برای فعالیت جهت احقاق حقوق دمکراتیک و انسانی برخوردار هستند. و اگر زنان ایران در اوایل پیروزی انقلاب در مخالفت با حجاب اجباری و سیاست تبعیض آمیز حکومتگران به تظاهرات خیابانی و اعتراضات مدنی و مسالمت آمیز روی آورده، همواره به سلسله مبارزات حق طلبانه علیه قوانین زن ستیزانه ادامه دادند، در سال های اخیر نیز در مخالفت با تصویب قوانین ارتجاعی مانند "طرح تفکیک جنسیتی"، "طرح ازدواج با فرزند خوانده"، "طرح دانشگاه تک جنسیتی" و "طرح صیانت از عفاف و حجاب" به مقاومت ادامه میدهند و در نبرد علیه حکومتگران ارتجاعی، بسیاری از فعالان زن هم اکنون در زندان های جمهوری اسلامی بسر میبرند. اما شکی نیست که سرانجام پیروزی با جنبش زنان خواهد بود. همبستگی با جنبش برابری طلب و رهائی خواه زنان وظیفه همگان در اپوزیسیون مردمی است.

۸ مارس ۲۰۱۵

زمینه ها و پیامدهای انقلاب ایران

گفتگوی رادیو سپهر با مهرداد درویش پور

آیا انقلاب ایران از همان آغاز انقلابی اسلامی بود که به نتایج مورد نظر خود منجر شد؟ آیا انقلاب ایران انقلابی واپس گرا و تجدد ستیز بود که پیشرفت ایران را دچار وقفه ساخت؟ آیا انقلاب ایران انقلابی مردمی بود که توسط روحانیت دزدیده شد؟ یا آن که انقلابی همگانی بود که در روند خود به انقلابی اسلامی منجر شد. درس های این انقلاب پس از گذشت سی و شش سال چیست؟

مهرداد درویش پور در گفتگو با رادیو سپهر به این پرسش ها پاسخ می دهد.